

گفتگوی خود مانی با متفکرین و منورین ولسوالی شغنان

نویسنده: نوروز علی ثابتی

۲۰۱۱/می/۰۶

فیض آباد، بدخشان

بیاد خدا و عرض ادب خدمت خوانندگان گرامی این بار نوشته ام را با سخن آموزنده و پربار مولای متقیان، حضرت علی کرم الله وجهه آغاز می نمایم.

حضرت علی (ع) فرموده اند که: « الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ » (ترجمه = مرد زیر زبانش پنهان است)
یعنی، تا مرد سخن نگوید مردمان ندانند که او عالم است یا جاهل، ابله است یا عاقل، چون سخن گوید مقدار عقل و میزان فضل او دانسته می شود.

شاعران بزرگ فارسی زبان جمله قصار فوق الذکر حضرت علی را در قالب شعر بطور زیر چنین ریخته اند: (۱)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

(سعدی)

مرد پنهان بود به زیر زبان چون بگوید سخن، بدانندش

خوب گوید، لبیب گویندش زشت گوید، سفیه خوانندش

(رشید الدین وطواط)

آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان

(مولانای بلخ)

برای معلومات بیشتر به سایت زیر مراجعه کنید (کلمات قصار حضرت علی(ع) و معنای منظوم آن)

پرده گشای عقل هر آنکس بود سخن بتوان شناخت نیک و بد هرکس از کلام
(لامع)

هنر بدست بیان است از اختیار سخن چنانکه زیر زبان است پایگاه رجال
(عنصری)

حال متکلم از کلامش پیدا است از کوزه همان برون تراود که در اوست
(شیخ بهایی)

خوانندگان محترم!

سلام مملو از صمیمیت را از ته قلب بی آلایشم برای تک تک تان نثار می نمایم.

بعد از عرض سلام، برای شما قصه پس منظر مقاله پژوهشی (ولی جنجال بر انگیز) را که از طریق سایت سیمای شغنان به نشر رسیده بود، با شما عزیزان دقایقی چند راز دل می نمایم.

پیش از اینکه در مورد مقالاتم چیزی بگویم، لازم میدانم که اول تمام خوانندگان را مورد خطاب قرار دهم:

طوریکه می دانید هر یک از رشته های علمی که حیات انسان امروزی به آن وابسته است، اصطلاحات خاص خود را دارد، و از نقطه نظر تخنیکی همان شخص تکنیشن (technician) معضلات و راه حل های مربوط به همان فن مخصوص را می داند، چي آن عرصه طب باشد، یا نظامی، مخابرات و ارتباطات، و یا زراعت و مالداري ویا دیگر امور. اصطلاحات همان رشته را همان صنف و یا گروه خاص می داند. عین فرآیند در رشته زبان و ادبیات نیز محقق است. تصور کنید که در قسمت حمله بر مواضع دشمن سه فرمانده ارتش ابراز نظر می کنند: یکی می گوید که در نیمه شب از طریق دره سمت چپ باید به نیروی دشمن شبیخون زد؛ یکی میگوید که شاید در عرض راه با کمین دشمن مواجه شده و تلفات سنگین بر ارتش ما وارد می شود و غیره نظریات. همچنان، در عرصه طبابت هم اگر یک مریض در یک روز نزد سه و یا چهار داکتر مراجعه کند، نسخه های داروی تجویزی مختلفی را دریافت خواهد کرد، یا با دوز دوایی مختلف، و یا دارو ها از خاندان های مختلف. اگر این دوکتوران را یکجا کنند، و در مورد ادویه تجویز شده هرکدام از ایشان سوال کنند، آنها چي جوابی خواهند داشت؟

امروز ما نویسندگان زبان شغنائی، در تلاش این هستیم که زبان خود را توسعه دهیم، اما در یک نقطه که همانا انتخاب نویسه ها است، متفاوت عمل میکنیم. امید وارم که این تفاوت هم بزودی حل خواهد شد.

هر کدام از عزیزان ما (محترم دوکتوران نصرالدین شاه پیکار، محترم دوکتورانت نور علی دوست، محترم دوکتور خوش نظر پامیر زاد، محترم علی شاه صبار، محترم خیر محمد حیدری، محترم مذهب شاه ظهوری، محترم قوت نیرو، محترم منوربیک روشن، محترم انجینر اسرار، محترم حسنیار، محترم علی بیک سالک، و دیگران) که در عرصه زبان و ادبیات قلم فرسایی می کنند، هر کدام مقالات پر ارزشی را در زمینه تهیه و در خدمت هم دیاران خود قرار داده اند. هر کدام این ها اوقات گرانبهای شان را در راستای خدمت به زبان و ادبیات زبان مادری شان صرف نموده اند. وقت در گذر است، هر کدام اینها می توانند که در اوقات فراغت به تفریح بپردازند، اما آنها تمام اوقات گرانبهای شان را بخاطر زنده نگهداشتن زبان مادری شان صرف و داشته های علمی و مسلکی شان را در خدمت هم وطنان شان قرار می دهند. آیا این همه « شرارت » است؟

اینکه ما جملات را چگونه بیان می کنیم، مربوط میشود به سبک نویسنده، که از کدام نوع نوشته و در قالب کدام ژانر ادبی تراوش های فکری اش را در قالب حروف و کلمات ریخته و آنرا بر صفحه کاغذ آذین می بندد.

پشیرفت زبان و ادبیات بهمین منوال صورت می گیرد؛ یکی طنز می آفریند، یکی داستان، یکی غزل، یکی مرثیه و یکی هجویه، و یکی هم سناریوی یک نمایش نامه (درامه) را طرح ریزی می کند.

آنچه که ما امروز می نویسیم، مال خود ما هستند، ولی بعد از گذشت نیم قرن این نوشته های ما به نسل های آینده بعدی به میراث می مانند. حالا مرحوم زمان الدین « عدیم » و اشعارش افتخار برای مردم شغنان چه که بلکه افتخاراتش مربوط به تمام کشور های پارسی گو (ایران، افغانستان، و تاجیکستان) است.

من بدون از اینکه به کدام کتابخانه دسترسی داشته باشم، با چقدر زحمت و در کار انداختن دماغم دقیقه ها چه که ساعت ها می اندیشم و پژوهشم را بر مبنای آموخته های زبان و ادبیات دری و انگلیسی به تجربه گرفته و معادل آنرا در زبان شغنائی سنجیده و آنرا روی کاغذ درج می نمایم. و گذشته از این، با داشتن حجم کاری زیاد دفتری که از ساعت هشت صبح شروع الی ساعت پنج عصر خاتمه می یابد، و بعد از ساعت پنج عصر چقدر کار و پژوهش برای انسان خسته کننده و کسل کننده می باشد، اوقاتم را صرف پژوهش نموده و تا نیمه های شب در این فصل بهار که شب های بهاری چقدر کوتاه است، سپری می نمایم. آیا من دارم شور و شر می آفرینم. آیا من و

آنهایی که مانند من بطور خستگی ناپذیر در این عرصه کار می کنند، سزاوار کلمه « شریر » هستیم که بر ما اطلاق گردد؟ آقای پیکار، آقای دوست، آقای ظهوری، آقای صبار، آقای حسینی، آقای روشن، و دیگر آقایان و منجمله من بقسم آماتور و رضاکارانه آماده شده ایم، تا چیزی را برای زبان شغنائی و خدمتی را برای اهل زبان کرده باشیم. آیا در مقابل برای ما کسی مزدی می دهد؟ نه. اصلاً این کار آقای پامیرزاد، آقای حیدری و دیگر آقایانی که بشکل رسمی در این عرصه کار می کنند، است. آنها از این طریق امرار معاش می کنند، وجه معیشت و کفاف روز مره شانرا از این طریق بدست می آورند. این بدین معنی است که آنها در اوقات رسمی و روزانه (۸) ساعت وقت دارند که بالای موضوعات مربوط به زبان شغنائی کار می نمایند. نه مانند من و دیگر نویسندگان که شب هنگام و روز های رخصتی جمعه خود را در جهت حفظ و بقای زبان شغنائی صرف می نمایم.

محترم سرور ارکان، جهت خیر و فلاح عموم شغنائی ها، سایت انترنتی سیمای شغنان را ایجاد نمودند، تا از این طریق باب گفتمان را برای تمام شغنائی ها باز نموده باشد. همه این برای خیر است نه شر.

قسمی که جناب پیکار صاحب فرموده اند: « من به این باور هستم که این ملامتی در فرجام به سلامتی نه تنها من بلکه همه شغنائی ها، تبدیل خواهد شد.»

در این اواخر، آقای داکتر دولت بیک، سروده ای را تحت عنوان « چرا ست ؟ » نشر نموده، که قابل تأمل است. طوریکه سروده اند:

این شور و شر امروز در سیما چرا است؟ سایت ارکان مرکز غوغا چراست؟

یک نشریه واقعی، بازتاب دهنده واقعیت هایی است که همان سان ان واقعیت ها وجود دارند. یک نشریه بدون جانب گرفتن، رویداد ها را باز تاب می دهد. آنچه که امروز جریان دارد، همه خیر در او نهفته است. اگر شما درست متوجه شده باشید که در مدت بسیار کم شاید اضافه تر از هزار صفحه را نوشته کرده باشیم. این بیانگر آنست که در مدت کم، دست آورد های علمی هنگفتی را ببار آورده ایم.

از نظر من، بر پا نمودن « غوغا » یک کار خوب و هدفمند است. آیا این غوغا نسبت به خاموشی محض خوب نیست؟ آقای صبار در یک مقاله اش چه خوش گفته است: « ... همانگونه ایکه "آغاز جنبش جدید" را اعلان کردیم، می بینیم که این جنبش نه تنها آغاز شده، بلکه خوب آغاز شده است. زندگی اجتماعی میان انسانها معنایش همین است که اندیشه ها خلق می شوند، افکار جدید تبارز می کنند، استعداد ها می شگفند، توانمندی های ذهنی قوت می گیرند، و مهمتر از همه از " گپ، گپ می خیزد"، نظریات انسانها یکدیگر را به کنکاش وا

می دارد، از نوشته های یکدیگر متأثر می شوند، افکار یکدیگر را زیب نوشته های خویش میکنند، و از همدیگر الهام می گیرند، و حتی با سوژه ها و واژه های یکدیگر بازی می کنند که این خود تعمیم فرهنگ و زبان است.»

ببینید که این گفته آقای صبار چقدر پیوند و ریشه فلسفی عمیق در رشد زبان و ادبیات دارند.

امید وارم که برادر محترم ما داکتر صاحب دولت بیک از این گفته هایم نرنجیده باشد. برادر محترم داکتر دولت بیک! هر کسی که عمل فجیع را انجام می دهد، به نقص نفس خود او منجر می گردد. کسی که از نفرین و دشنام کار می گیرد، بجانب مقابل کدام ضرری وارد نمی گردد؛ بلکه ضرب المثل عام است که میگویند: «دشنام به خود دشنام دهنده بر می گردد.» ما نوشته های همه دوستان را دقیق مطالعه می کنیم، با فن نقد معاصر، اندیشه های شان را مورد مذاقه قرار می دهیم، و با میزان خرد نوشته های شان را به سنجش می گیریم.

من تمام نوشته های این عزیزان را که تا حال نوشته کرده اند، به دو دسته تقسیم می نمایم.

دسته اول: نظریات غرض آلود با بینش تنگ نظرانه و حسودانه از واقعیت ها گریز می نمایند، و حتی در مقابل دیگران از کلمات رکیک استفاده می کنند. این قسم نوشته ها جزء شخصیت و طرز تلقی همان نویسنده است و برای دیگران اندک ترین سودی نخواهد بخشید.

دسته دوم: نظریات استوار با براهین علمی و مسلکی که کافه مردم ما از آن مستفید می شوند. پس ما نوشته ای بیافرینیم که به کرات و مرات مورد مطالعه قرار گیرد، نه اینکه نوشته های یکبار مصرف را بیافرینیم که خوانندگان با یکبار خواندن آنها از نویسنده نفور کنند. بطور خلاصه باید نوشته های یکبار مصرف را مانند ساجق نیافرینیم که با یکبار جویدن تف می گردد و بهایش را از دست دهد.

در اینجا می خواهم شما را با نویسنده بزرگ قرن نوزدهم فرانسوی آشنا بسازم.

گوستاو فلوربر (۱۲ دسامبر ۱۸۲۱ - ۸ می ۱۸۸۰) به فرانسوی (Gustave Flaubert) : یکی از بزرگترین نویسندگان قرن نوزدهم فرانسه است.

فلوربر فرانسوی از نقطه نظر اخلاقی یک شخص قمار باز، عیاش، لواط و زن باره بوده است که حتی در بعضی نوشته های خودش آنرا بطور آشکار بیان نموده است.

در عین حال، ایشان یک نویسنده مدبر بوده اند که چهره و سبک ادبیات فرانسه را نه، بلکه سبک و قالب ادبیات جهان را تغییر داد. او با دو اثر ادبی خود (مادام بوواری (Madame Bovary) و تربیت احساسات را سبک ادبیات جهان را بویژه فرانسه را از قالب رومانسیسم (= Romanticism ادبیات تخیلی) به قالب ادبیات رئالیسم (= واقع گرایانه) تغییر داد و کتاب "مادام بوواری" او یک شهکار ادبی تاثیر گذار بر ادبیات جهان است.

نوع نگارش واقع‌گرایانه فلوبر، ادبیات بسیار غنی و تحلیل‌های روان‌شناختی عمیق او از جمله خصوصیات آثار وی می‌باشد که الهام بخش نویسندگانی چون مویسان، امیل زولا و آفونس دوده



بوده است.^۲

گستاو فلوبر (به تلفظ
فرانسوی: فلو بهغ)

ببینید! کمبودی های اخلاقی ایکه فلوبر داشت، مربوط بخود او و شخصیت فردی اش می گردد. آفریده های علمی و ادبی او مربوط به ملت فرانسه است.

از نویسندگان ما هم کسی که بطور اعتصاب آمیز می نویسد، به نقصان خود اوست، کسی که نکات کلیدی علمی را برای دیگران روشن می سازد، این آثار به نفع عموم مردم است.

حالا من با دوستان و عزیزان خود، مسئله الفبای زبان شغنانی را مطرح نمودم و کمبودی های الفبای آنها را بر شمرده و پیشنهاد تجدید نظر در خط نوشتاری شان شدم، چرا این قدر مورد ملامت قرار گرفته ام. هنوز اندیشمندان ما به آن سطح نرسیده اند که تحمل انتقادات مثبت را داشته باشند. حافظ شیرازی از راستی ایکه «قد دلبرش را سرو» گفته چقدر جفا دیده:

قامتش را سرو گفتم سر کشید از من بخشم

دوستان از راست می رنجد نگارم چون کنم (حافظ)

از الفبا نقد کردم طعنه بشنُفتم ز خلق

تاب نقادی ندارند این عزیزان، چون کنم؟ (ثابتی)

ضمناً، دوستان و عزیزان من، مرا به بی تجربگی، احساساتی، خونگرم و جوان خطاب نموده اند.

برای معلومات بیشتر به سایت فارسی و یا انگلیسی ویکی پدیا مراجعه کنید.^۲
www.wikipedia.org

در این باره من یک پیام برای تمام جوانان تحصیل کرده دارم. و آن اینست که از اینگونه ژاژ خایی ها باید جوانان ما نهراسند، همیشه باید بقسم استوار و پیگیر تفکرات تازه شان با دید مثبت آمیخته، وارد این مباحثات گردند. این دوره جوانی است که شخصیت شما در آن تبلور می یابد. حالا که چیزی را که انجام داده نتوانید، در ایام پیری حتماً نا توان خواهید بود. چنانچه خواهی عبد الله انصاری فرموده است: در طفلی پستی، در جوانی مستی، در پیری سستی، خدا را کی پرستی؟ ای جوانان! شما برای این مام وطن کی خدمت می کنید؟ حالا وقتش است!! در این مورد یک ظنر در ذهنم خطور کرد که برای شما پیشکش می نمایم:

میگوید یک روز روباهی در راه روان بود که ناگاه در عرض راه به یک جوی مقابل شد، از بالای جوی خیز زد و بادی از او صادر شد. روباه گفت: ای لعنت بر پیری! این سو و آنسو نگاه کرد، و کسی را ندید. تبسمی کرد و گفت: من در جوانی هم چیزی نبودم.

درست است که انسان جایز الخطا است و گاه گاهی اشتباهاتی از انسان سر می زند. اما، نباید اشتباهات خود نا دیده گرفته و با آنکه بعضی می دانند که اشتباه کرده اند، اما با وجود آنهم دارند بر گفته خود اصرار می ورزند.

آنکس که بداند و بداند که بداند	اسپ خرد از گنبد گردون بجهاند
آنکس که بداند و نداند که بداند	بیدار کنیدش که بسی خفته نماند
آنکس که نداند و بداند که نداند	لنگان خرک خویش به منزل برساند
آنکس که نداند و نداند که نداند	در جهل مرکب ابد الدهر بماند

(ابن یمین)

در عصر حاضر هر کسی هر چیزی که می نویسد با دقت تام باید نوشته کند.

بعضی ها یک نوشته یک شخص را سند گرفته و حتی بر اخلاقیات یک شخص می تازند، در حالی که سعدی شیرازی در این خصوص چنین گفته است:

توان شناخت به یک روز در شمایل مرد	که تا کجاش رسید است پایگاه علوم
ولی ز باطنش ایمن مباش و غره مشو	که خُبث نفس نگردد به سالها معلوم

در این زمان نوشته های همه کس به میزان خرد سنجیده می شوند، بقسم انتقادانه مورد تحلیل و تجزیه قرار می گیرند، و نظریات نویسندگان موشگافی می شوند، پس نباید بدون اساس سخن گفت. اگر دوستان ما سخنی بگویند که اشتباه باشد، ما در گوش آنها نجوا می کنیم که هشدار باش آنچه که میگوی اشتباه است. اگر بار دوم همان اشتباه را تکرار کنند، ما سخن اشتباه را به رخ

آنها می کشیم. اگر دفعه سوم اشتباه کردند، دیگر اشتباه شان بخشیده نمی شود و لو که در هر مقام، سطح زندگی، و سن و سالی که داشته باشند.

علامه اقبال لاهوری می گوید:

سخنگو طفلک و برنا و پیر است سخن را سالی و ماهی نباشد

در اینجا یک مثال عامیانه را برای شما ذکر می کنم. گیرم که استادی برای شاگردان خود اسپ را چنین تعریف کند: اسپ حیوانی است که دارای چهار شاخ بوده و دم ندارد. در اثر تحقیقات و پژوهش شاگردان معلوم می گردد که: آنچه که استاد برای شان اسپ را تعریف کرده کاملاً غلط بوده، و آنها در می یابند که اسپ چهار شاخ چه که حتی یک شاخ هم ندارد و بر عکس گفته استاد، دم هم دارد.

من این گفته را با زبان ریاضی بیان میکنم:

اگر استادی بگوید که: $5 = 3 + 1$

شاگردش باید این را به بررسی بگیرد. به این تکافو نکند، که استادش گفته و در تمام محافل هم بقسم جزم اندیشانه این مسئله را پیشکش کند.

باید شاگرد در مقابل استادش با دلایل و براهین قاطع بگوید که:

$5 \neq 3 + 1$ (یعنی یک جمع سه مساوی به پنج نمی شود)

بلکه، $4 = 3 + 1$ (یعنی یک جمع سه مساوی به چهار است)

چرا همان استاد با همین شاگرد کاوشگر و پر تلاش بد بین می شود. در حالیکه او را باید ستایش کند، برعکس او را مورد ملامت قرار می دهد، که چرا استاد دروغ گو کشیده است.

این نقیصه نه تنها در کشور های آسیایی وجود دارد، ولی حتی در کشور های توسعه یافته هم وجود دارد. رابرت د. پوتنام، (۳) یک نویسنده جوان امریکایی مقاله کوچکی را تحت عنوان «بازی نمودن بولینگ به تنهایی» (Bowling Alone) که در آن تنزل سرمایه اجتماعی در امریکا (America's Declining Social Capital) را در سال ۱۹۹۵ مورد بحث قرار داده بود. و در سال ۲۰۰۰ میلادی دوباره آنرا تحت نام (Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community) «بازی نمودن بولینگ به تنهایی: انحطاط و احیای مجدد جامعه امریکایی» نشر نمود که خیلی سرو صدا ها را در امریکا برانگیخت. حتی استادان فقید دانشگاهها بر نوشته ها نظریات او اعتراض نمودند. ولی، سر انجام پوتنام به دفاع بر خاست، و تمام استادان دانشگاهها را منکوب کرد. { این اثر بر نحوه کار های اجتماعی و جمعی را در اجتماع مورد بحث قرار می دهد. مثلاً در افغانستان کار های دسته جمعی و اشتراکی را بنام "

^۳ Robert D. Putnam

حَسْرَ " یاد می کنند. به شغنانی به کار دسته جمعی « کِرِیَهَر » گفته می شود. اثر پوتنام مبین اینست که جامعه امریکایی آنقدر از نگاه ساختار اجتماعی گسسته شده است که حتی دو نفر بشکل جمعی نمی توانند بازی بولینگ را انجام دهند {

همه جوانان ما باید مطالبی شگفت انگیزی را مانند پوتنام امریکایی بیافرینند. باید سکوت جوانان شکستنده شود.

حضرت ابراهیم (ع) جوان بود، و نحوه اندیشیدن و دین پدرش را به چالش گرفت، حتی بت هایی را که پدرش برای مدت های زیادی در ساختن آنها زحمت کشیده بود، همه را شکستاند. تا حالا کسی نمی گوید که ابراهیم چرا در مقابل کارکرد های پدرش بی حرمتی کرد؟ چون اوجواب قاطع، واضع و روشن می خواست و هر دلیلی که پدرش برای وی می گفت او آنرا به بررسی گرفت و بعد از ثبوت باز گفت « لا أَحِبُّ الْأَقْلِيْنَ » (ترجمه: من غروب شونندگان را دوست ندارم). حضرت ابراهیم (ع) حقیقت را دانسته بود و می خواست که پدرش را هم از حقیقت آگاه سازد. و تا حالا این بی احترامی در مقابل پدرش پنداشته نشده است.

آیا من هم الفبای دست داشته نظریه پردازان خود مانرا به چالش گرفتم، برای آنها بی حرمتی نموده ام؟ هرگز چنین نبوده و نخواهد بود. من خلاهایی که موجود بود، آنها را شناسایی و برای همگان ارائه نمودم. آیا من کار بس خرابی را انجام دادم؟

پس منظر تاریخی مباحثات من با دوستان و بزرگان نهایت عزیز در مورد الفبای زبان شغنانی

گفتگو با محترم خیر محمد حیدری:

در پاییز سال ۲۰۰۷ بود که بقسم تصادفی با جناب خیر محمد حیدری در چهار راهی زنبق در کابل ملاقی شدم. بعد از سلام و احوال پرسی جناب ایشان مرا در دفتر کارش در اکادمی علوم افغانستان برد و مرا با سایر همکارانش که در بخش زبان و ادبیات پشتو کار می کردند، معرفی نمود. جناب ایشان بسیار لطف و احسان نمود و از من خواست که با وی در اکادمی علوم افغانستان کار نمایم. ایشان در بخش زبان های پامیری به تنهایی کار نموده و به یک نفر دیگر ضرورت داشتند که بحیث همکار با ایشان کار نماید، و ضمناً برایم پیشنهاد نمود که با او در اکادمی علوم افغانستان بیوندم. در آن زمان من بحیث مدیر بیت العلم ها در اداره طریقه و تعلیمات مذهبی شیعه امامی اسماعیلی در کابل ایفای وظیفه می نمودم. در آن وقت هیچ خبری و اثری از دیپارتمنت زبان و ادبیات پامیری در مربوطات وزارت معارف افغانستان نبود. هنگام چاشت، جناب حیدری صاحب مرا همراهی نموده و تا رستوران هرات پیاده راه پیمایی نمودیم و جهت صرف نان چاشت داخل رستوران گردیدیم. بعد از صرف نان چاشت من با حیدری صاحب مسئله الفبای شغنانی را در میان گذاشتم. جناب ایشان فی الفور قفل دیپلوماتش را باز نمود، و الفبایش را برایم نشان داد. من برایش گفتم که این اولین بار نیست که من آنرا دیده باشم.

حتی پیش از این هم من چندین جلد از این آن جزوه را خریداری و در شغنان با خود برده و برای علاقمندان توزیع نمودم. موصوف گفت که واه واه عجب کار نیکی را انجام داده ای! من برایش گفتم که استاد محترم الفبای تو نا تکمیل است. و در همانجا دلایلم را برایش گفتم. که ایشان باید الفبایش را تجدید نظر کند و کتاب دیگری را بنام «تجدید نظر در مورد الفبای شغنانی» چاپ کند. دیدم که ایشان بر نظریات و سخنان خودپا فشاری می کنند و لازم هم ندانستم که در میان مردم با ایشان به بحث نشینم. لاجرم با ایشان خدا حافظی نمودم.

من روی یک مشکل نتوانستم که پیشنهاد حیدری صاحب را قبول کنم و آن این بود که من به مشکل اقتصادی مواجه بودم. معاشی که اکادمی علوم برایش می پرداخت مبلغ ۳۰۰۰ افغانی بود که در آن زمان معادل ۶۰ دالر آمریکایی بود. که با این مقدار معاش من کرایه اتاقم را می دادم و یا نان روزمره خود را می خریدم و یا فامیل خود را اکمال میکردم.

آدم به دفتر طریقه و تعلیمات مذهبی و مسئله را برای محترم دوکتور خوش نظر پامیرزاد مطرح نمودم که در آن ایام مشار الیه رئیس طریقه و تعلیمات مذهبی و آمر مستقیم من بود. ضمناً گاه گاهی روی الفبای شغنانی بحث می کردیم. نظریه آقای پامیر زاد با نظریه آقای حیدری تقریباً یکی بود، صرف در یک مورد و آن اینکه آقای حیدری واکه کشیده را با «أ» و آقای پامیرزاد آنرا با «_ + ه» می نوشت. به اینطور (تأت، نأن = حیدری)؛ (تهت، نهن = پامیرزاد) و من آنچه که اکنون می نویسم و سفارش می کنم همان زمان هم با ایشان در میان گذاشتم.

بعد از ختم سال ۲۰۰۷، من به بدخشان آمدم و در بنیاد آقا خان پیوستم.

در سال ۲۰۰۸ در ولسوالی شغنان شعری را در مورد «پودر کشی» نوشته و آنرا از طریق پست الکترونیکی (ایمیل) برای (۱۷) نفر از جمله داکتر صاحب پامیر زاد، محترم داروغه بیک جنبش، محترم مظفر جوان و دیگران فرستادم، که اولین نوشتار من در کمپیوتر بزبان شغنانی بود که تاریخ ارسال آن ۲۰۰۸/۱۰/۰۶ بود.

دو سه سال سپری گردید، و منم مصروف تحصیل در تاجیکستان (خاروق) شدم. وقت نیافتم که دیگر اشعارم را در کمپیوتر بنویسم. آنچه که نوشته بودم در یک دیسک در نزد محترم محمد عارف "عارف" ماند و دیگر به نوشته هایم دسترسی پیدا نکرده ام.

بتاریخ ۲۰/۱۱/۲۰۱۰ بود که تیلیفونی را از آقای پامیرزاد دریافت نمودم که از من خواست که پیامش را به آقای سید فرخ شاه "هادی" برسانم. پیامش این بود که برایش بگویم که اشعار مرحوم فتح علی شاه را برایش بفرستد، و ضمناً تذکر داد که الفبای من ناقص بوده و دیگر باید نوشته های شغنانی ام را به شکل معیاری بنویسم. من پرسان نمودم که نوشته معیاری کدام است؟ گفت: آنچه که اکنون ما در دیپارتمنت زبان و ادبیات پامیری می نویسیم. چیزی نگفتم. من ارادتی که با جناب پامیرزاد داشتم پیامش را از طریق ایمیل برای آقای سید فرخ شاه هادی رساندم. سید فرخ شاه بالمقابل از من آدرس پست الکترونیکی جناب پامیر زاد را خواستند و به تاریخ

۲۷/۱۱/۲۰۱۰ آدرس ایمیلش را برایش فرستادم که هنوز در جعبه خروجی (outbox) ایمیل شخصی من موجود است.

با خود اندیشیدم که آقای پامیرزاد دست نویس مرا از کجا پیدا نموده است، که ادعا می کند، الفبای من ناقص است. بعداً یادم آمد که شاید همان شعر «پودر کشتی» باشد که برایش ارسال نموده بودم.

بتاریخ ۲۰۱۱/۰۲/۰۸ باز از جناب پامیرزاد برایم زنگ آمد که سه نفر استاد زبان و ادبیات شغنانی با چند کارتن کتابی که به زبان شغنانی چاپ شده اند، جهت آزمایش در محل (field test) از کابل بطرف بدخشان سفر خواهند کرد و در قسمت انتقالات با ایشان همکاری نمایم. این سه شخص عبارت بودند از: محترم خوشپایقدم میهن دوست، محترم قاضی اثر، و محترم حفیظ الله میهن یار، کمپیوتر کار اداره زبان و ادبیات پامیری. من با مشوره با تیم کاری ام، و در تفاهم با بخش اداری و لوژستیکی دفتر بنیاد آقا خان، مسئله انتقال این سه شخص را تدارک دیده و از فیض آباد - شغنان - فیض آباد با ایشان همکاری نمودیم؛ که جناب پامیرزاد هم در جریان قرار دارند. من از هیچ خدمتی در این زمینه نکول نورزیده ام. بعد از دریافت کتب درسی بزبان شغنانی، تمام متن کتاب ها را مرور نمودم. غلطی های بسیار فاحشی را در آنها ملاحظه نمودم. بعداً با جناب محترم حفیظ الله صحبت هایی داشتم و اوگفت که من یک کمپیوتر کار هستم و آنچه که عالی جنابان می فرمایند، من همان سان آنرا درج کمپیوتر می نمایم. برایش گفتم تمام اشتباهات را بیرون نویس می کنم و برای دیپارتمنت زبان شغنانی خواهم فرستاد. ضمناً، مقاله ای را ترتیب دادم و در نظر داشتم که آنرا هم با جناب پامیر زاد شریک سازم. فرصت دست نداد. راه مواصلاتی سالنگ هم مسدود شده بود که بدست کسی آنرا گسیل می کردم.

از تار نمای سیمای شغنان تا ماه فبروری ۲۰۱۱ مطلع نبودم. اگر چه محترم سلطان سید آغا، و محترم میرزا محمد عربزاد مرا مطلع کرده بودند، اما من بنا به ضیقی وقت نتوانستم این سایت را مرور کنم. تاریخ ۲۰۱۱/۰۲/۱۰ بود که محترم داکتر صاحب سید شاه فقیر پامیری مرا مطلع ساخت که باید سایت شغنان را مرور کنم. ضمناً ایشان یاد آور شدند که مقاله ای را پیرامون تاریخچه صحت در ولسوالی شغنان از طریق این وب سایت به نشر سپرده است.

تاریخ ۲ حوت ۱۳۸۹ بود که به سایت زیبای سیمای شغنان سری زدم. نوشته های زیادی را خواندم. از جمله نوشته های محترم صبار و نوشته های محترم ظهوری را. این دو شخص بر یکدیگر تاخته اند، و من مقالات و گفتگو های آنرا را از نظر گذراندم. همان لحظه بود که مقاله ای را برای آقای پامیرزاد و حیدری نوشته کرده بودم، از فرستادن آن منصرف شدم و نظریات دو شخص دیگر را خوانده و تمام نظریات این چهار کس را در یک مقاله تلفیق نمودم و به نشر سپردم. من در شغنان، نظریاتم را با محترم میهن دوست، محترم قاضی اثر، محترم خیرالله خان، استاد زبان و ادبیات در دارالمعلمین شغنان، محترم غازی بیک مدیر معارف شغنان و چند تن

دیگر از استادان زبان و ادبیات شریک ساختم، آنهایی که در سیمینار علمی زبان پامیری که در وزارت معارف از طرف اشخاص دست اندر کار زبان و ادبیات شغنائی دعوت و شرکت ورزیده بودند، ملاقات نمودم. آنها نظریات مرا پذیرفتند، و اظهار نمودند که تصورات و طرح من نسبت به طرح آقای پامیرزاد و همکارانش جامع تر است. این بود که من بعد از نظر خواهی اضافه تر از ۱۵ شخص آگاه در مسئله زبان و ادبیات مقاله ام را به نشر سپردم.

من اول مقاله ام را می خواستم با جناب پامیرزاد شریک سازم، اما نوشته های زیر از آقایان صبار و ظهوری مرا وادار نمودند که آنها را هم در مقاله خود دخیل سازم.

آقای صبار در یک نوشته اش در خطاب به آقای پیکار گفته بود که: « برای فعلاً من صاحب نظری را سراغ ندارم که در زبان شغنائی تخصص داشته باشد. در زبان های زنده [شغنائی گویا مرده است]، در این شکی نیست که فلان و بهمان فلولوژیست وجود خواهد داشت [دارد]، ولی در زبان شغنی بهتر از " من وتو " کیست که به آن [او] اتکا ورزیم.»

این گفته آقای صبار یک مقدار زننده بود، زیرا که ایشان اول خود را مطرح کرده بودند و بعد آقای پیکار را {بهتر از من و تو} . اگر می گفت که {بهتر از تو و من} برایم ملاحظه وجود نمی داشت، اما چون کلمه (من) را در میان آورد، گفته حضرت ناصر خسرو بیادم آمد که در یک شعرش به مطلع (روزی ز سری سنگ عقابی به هوا خواست)

و در ادامه میگوید که:

ناصر تو برون کن ز سر این کبر و "منی" را

دیدی که عقابی که "منی" کرد چه بر او خاست

آقای صبار بیخبر از این مقوله که:

هر پیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد

خود را در زمره بهترین ها جا داده و بی محابا در پیشه سخن با این کلمات پلنگان خفته را بیدار ساخت.

برعلاوه این، جناب ایشان به نوشته های آقای پامیر زاد، آقای ظهوری تاخته و گفته است: « ... اختلافات بنده با سایر دوستان دست اندر کار نیز در همین قسمت است که بعضی از ایشان بدون کدام مورد علمی و منطقی حرف (ه) را در بین می اندازند تا کشاله دار شدن صدا را با استعمال حرف « ه » روشن سازند. و یا بعباره دیگر برای "کشالی" هم یک حرف

جداگانه را که عبارت از همین « هـ » است وضع کرده اند که در بسی موارد خیلی مضحک از آب در می آید، حتی گاهی کار به مسخرگی می کشد.»

آقای پیکار هم مستثنی از گفته فوق نیست. چه که از نوشته های آقای پیکار بر می آید که جناب ایشان هم در واژه های شغنائی جهت نشان دادن آوای کشیده از نویسه (هـ) استفاده نموده است. در پاراگراف بالا، چهار مورد حمله و ضربات خطرناک بر نظریات این دانشمند ما (آقای پامیرزاد، آقای پیکار و آقای ظهوری) و بشمول خودم که من هم از حرف « هـ » جهت نشان دادن واکه های کشیده استفاده میکنم، وارد کرده است. واژه هایی رکیک چون « بدون مورد علمی و یا منطقی، مضحک، و در آخر مسخرگی» را علیه کارکرد دیگران بکار برده است.

بالمقابل، ظهوری عکس العمل نشان داده و فرموده است: « محترم صبار صاحب! جملاتی را که شما جمع بندی و حرف « هـ » را ساقط نموده اید، نزد خودم قابل قبول نبوده اینگونه نوشتار شما را شخصاً رد می کنم.»

آقای ظهوری در این مورد کدام دلیلی را که قابل قبول آقای صبار باشد، نگفته و مانند اشخاص زور گو سخن گفته است. مثلاً عباره هایی مانند " در نزد خودم" و "شخصاً" واژه های زورگویانه هستند. سوالی بر ایم پیدا شد که آقای ظهوری بر مبنای کدام برهان اکادمیک و بر پایه کدام صلاحیت علمی نظریات صبار را نمی پذیرد. باید دلایل خود را با براهین قاطع و مثال های زنده با آقای صبار استدلال می کرد.

ملاحظه نمودم که این دو نفر که برای یک دیگر این قسم نوشته می کنند، از نقطه نظر معیار های زبان شناسی معاصر هر دو بر باطل بودند. چه که به تعقیب، آقای ظهوری به شغنی می نگارد که:

خدای رحم کنبتیده مَهْ نقشچنهن تِهْ تو نهخْ خهبن مه سُهْد.

دیدم که نوشته های خود ظهوری هم درست نمی باشد، پس چرا او بالای دیگران می تازد. نظر به طرح من باید چنین نوشته شود.

خدای رحم کنبت اِدْ مو نقشچنبن تِے تو نهخْ خهبن مه سُوْد.

دیده می شود که نوشته های ظهوری هم خطا های املائی دارند؛ پس او چرا به صلاحیت خود گفته های صبار را رد می کند. ضمناً، جناب ایشان کیبورد زبان شغنائی را بما بمعرفی گرفت که گویا کسی قادر نیست که با کیبورد های عادی زبان شغنائی را بنویسد. من در نوشته های شغنائی

ام از کیبورد عادی فارسی کار می گرفتیم و حالا هم کار می گیرم و هیچ نیازی به کیبورد شغنائی هم ندارم. من تمام سمبول ها را در کیبورد فارسی وارد نمودم و به آسانی تایپ می کنم.

نوشته هایی که بین آقایان ظهوری، صبار، قوت نیرو، و عبدالکریم نوجو تبادل می شدند، من همه آنها را خوانده و نظریات اینها را هم ضم نظریات آقایان پامیر زاد و حیدری نمودم و این نقطه آغازین مداخله ام در امور الفبا و الفبا سازی زبان شغنائی می باشد. در نوشته هایم، طرف داری هیچ کدام ازین چهار نویسنده را ننمودم، و طبق آگاهی کمی که از تیوری های زبان شناسی داشتم بدون کم و کاست نظریات شان را نقد و با دلایل نظریات خود را درج همان مقاله اولی ام نمودم.

دریافت واکنش های نویسندگان بعد از مدت سه ماه

من در تلاش این بودم که نظریات این نظریه پردازان را با هم تلفیق نموده و بحیث یک الفبای واحد در آمیخته، و آنرا برای تمام این دوستان بفرستم تا اختلافات اینها رفع شود. من در صدد این برآمدم که چطور از انگبین این زنبور های عسل که عسل علم و معرفت را تولید می کنند، بهره گیری نمایم. به حکم این بیت از حضرت بیدل علیه الرحمه:

از فلک بی ناله کام دل نمی آید بدست شهد خواهی آتشی زن خانه زنبور را

پس مطلب من از کلماتی که مایه انگیزش احساسات دیگران بوده، صرف کشانیدن آنها به میز مذاکره بود تا با یاری و همکاری یکدیگر خلاهای موجوده الفبای خود را پر نمایم. بعضی ها اگرچه احساسات آنها بر انگیخته شد، با وجود آنهم انعطاف پذیری را نشان دادند و با کمال میل پیشنهادات اصلاحی را پذیرفتند، و نکاتی چندی را درفشانی نمودند، که همانا عسل دهی آنها بود.

برخلاف این، بعضی ها از جواب قناعت بخش اکادمیک عاجز مانده، و در مقابل زبان را به ژاژ خایی و هرزه درایی گشودند. من نداستم که زنبور در مقابل عسلی که از او میطلبی نیش هم می زند. نظر به قول پزشکان، نیش زدن زنبور عسل هم فایده دارد که درد های روماتیسمی را مداوا است. اما زنبور هایی هستند که هنر تولید کردن انگبین را نداشته و بر عکس مردم را با نیش طعنه می گزند:

زنبور درشت بی مروت را گوی باری چو عسل نمی دهی نیش مزین

من در مقالاتم صرف طرز نوشتار و نحوه بر خورد این نویسندگان با یکدیگر و با مردم به انتقاد گرفتم. من این مقاله را آگاهانه نوشتم و لحن (tone) آنرا خودم انتخاب نمودم. من می دانستم که

واکنش برادران من چگونه خواهد بود. خیلی اندیشیدم و چاره جز این نداشتم که این نویسندگان را به وحدت نظر دعوت نمایم.

من، از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

من می دانستم که این مقالاتم چه غوغایی را بر پا خواهند کرد.

اکنون دیده خود را فرو بسته و این عزیزان را در پیشروی خود نشسته پنداشته و با ایشان راز دل می نمایم.

نظر کلی در قسمت جواب مقالاتم:

به استثنای آقای حیدری از سه شخص مورد نظر مقاله ام جواب دریافت نمودم. خیلی وقت منتظر ماندم، تا آقای حیدری هم چیزی بنویسد، اما اگر سه ماه دیگر اگر منتظر بمانم شاید جواب مثبت و یا منفی ایرا دریافت نکنم. ناگزیر برای نوشته های دوستانم می خواهم ابراز نظری داشته باشم.

بصورت کل نوشته های آقایان صبار، ظهوری و پامیرزاد را اینطور ارزیابی نمودم. تصور کردم که این سه شخص سه عدد سیب را { منظور من از همان سه مقاله است } برای تحفه داده اند. من هم ذایقه سیب های شما را چشیدم، و حالا اینگونه مزه آنها را توصیف می نمایم.

تحفه آقای صبار: آقای صبار سببش را { مقاله اش را } با مرچ تند { سخنان نیش دار } اندوده بود. اما من سببش را با چاقوی تیز { اندیشه } پوست نمودم. پوستش را آن طرف انداختم، و توانستم که از تحفه فرستاده شده اش استفاده نمایم.

تحفه آقای ظهوری: آقای ظهوری بر عکس آقای صبار و از تدبیر دیگری کار گرفته است. جناب ایشان همان تکتیک آقای صبار را بکار برده اما به نحوه دیگر. ایشان محلول مرچ را در داخل سیب تزریق نموده و برایم ارسال نمودند. ظاهراً، اگر ببینی سیب بسیار تازه و سرخ، اما زمانی که مزه آن را چشیدم زبان و حلق مرا مانند شرنگ و حنظل سوزاند، و نتوانستم از تحفه فرستاده شده اش استفاده نمایم. یعنی، آقای ظهوری چون شاعر هستند ظاهراً جملات را آب و تاب داده اند، و اگر این نوشته ها از دیدگاه نقد گرایانه به بررسی گرفته شوند، بشکل واهی بروز می کنند.

تحفه آقای پامیرزاد: آقای پامیر زاد برایم سیب خوبی بدون آرایش را ارسال نمود. اما در مقابل منت نمود که سیب را برای من فرستاده است. خیر است منت دوستان به چشم. منت شما را می پذیرم.

حالا می پردازم به پاسخ بعضی از نظریات این دوستان

چون جواب مقالاتم را پیش از همه، از آقای صبار گرفتم، گفتگو را با جناب ایشان آغاز می نمایم.

آقای صبار! شما فرموده اید که: «... ثابتی عزیز آنسان که تذکر کرده اید، الفبای این چهار یار را مذکور را نمی پسندید، پس آفریده های زبانی شان را چطور می توانید بخوانید؟»

خوب، من در کدام جای از مقالاتم این را ذکر نموده ام؟ آقای صبار! یک عبارت بسیار خوب را از جناب پیکار آموختم و آن اینست که ایشان همیشه خود را بنام یک "خواننده خوب" یاد می کنند. ببینید که چقدر یک سخن جاندار و با معنی است. یعنی جناب پیکار تمام مقالات را دقیق می خواند، هر واژه و جمله نوشته ها را تحلیل و تجزیه می کند و آنرا به نقد و بررسی می گیرد. خودتان از یک طرف می گویند که مقاله مرا سرسری مرور نموده اید. و از نوشته هایم دقیق نخوانده اید. من در هیچ جا نگفته ام که الفبای این چهار کس را نمی پذیرم، ولی بار بار گفته ام که من نظریات شان را تلفیق نمودم و یا اینکه از نظریات اینها شیر و شکر ساخته ام. آیا این رد است؟ هرکس از این چهار شخص در کنج تنهایی بر سفره ای غذای مخصوص خود را می خورد (یعنی از الفبایش به تنهایی استفاده میکرد) من صلا در دادم و همه این ها را بر یک دسترخوان دعوت نمودم تا همه اینها بگرد همین یک سفره بنشینند، و از طعام های گوناگون مستفید شوند. آیا چنین نبود؟ بخاطری که تا حال هرکس برای استفاده شخصی اش از هر نوع نویسه (گرافیم) کار گرفته است. حالا می خواهیم که باید مردم شغنان بصورت همگانی از یک الفبای واحد کار گیرند. بخاطریکه تا حالا هرکس چیزی را نوشته است، با آن شعر و یا نوشته اش را از گم بودگی نجات داده است.

باز آقای صبار می فرماید: «... من مطمئن هستم که شما آقای ثابتی شعر های شغنی خود را در حضور من بخوانید، از لای خطوط آن بخوبی بیرون خواهید بر آمد، تا وقتی که تمرین دوامدار خواندن را نداشته باشید.»

از چه فهمیدی که مطمئن هستی؟ من با افتخار میگویم که به استثنای نوشته های شغنی خودت، من نوشته های خود را چه که نوشته های سایر نویسندگان را مانند زبان دری بطور سلیس و روان می خوانم چه متن آنرا قبلاً دیده باشم و یا نباشم. نوشته های آقای پامیرزاد و آقای حیدری هم مشکل خود را دارند. اما نوشته های آقای ظهوری، آقای پیکار، و آقای منور بیک روشن و دیگران را بطور سلیس می خوانم.

شما در نوشته های تان از علامه های تفکیک دهنده واکه های کشیده کار نمی گیرید، آیا مشکل بزرگتر از این خواهد بود. مثلاً شما واژه های « سَهوُم » (میروم) و « سَهوَهَم » (میرویم) را هر دو به شکل « سوم » می نویسید، این را بدون از خودت دیگر که خوانده می تواند؟ علت این بوده که به آقای حسن یار گفته اید که خط تان را خوانده نمی توانید. اگر در یکجای نوشته شود که: تَر صنف سوم.

از این جمله سه معنی برداشت می شود:

۱. در صنف سوّم = در صنف ۳

۲. در صنف میروم

۳. در صنف میرویم

و کسانی که جهت رفع این نقیصه بر آمده اند (که خود خلق کرده ای)، در مقابل شان چنین ابراز نظر نموده ای: «...**اختلافات بنده با سایر دوستان دست اندر کار نیز در همین قسمت است که بعضی از ایشان بدون کدام مورد علمی و منطقی حرف (ه) را در بین می اندازند تا کشاله دار شدن صدا را با استعمال حرف « ه » روشن سازند. و یا بعبارۀ دیگر برای "کشالی" هم یک حرف جداگانه را که عبارت از همین « ه » است وضع کرده اند که در بسی موارد خیلی مضحک از آب در می آید، حتی گاهی کار به مسخرگی می کشد.**»

اول واژه نا مناسب «**اختلافات**» را بکار بسته ای، بعداً واژه هایی چون «**بدون کدام مورد علمی و منطقی**»، و بعداً واژه «**مضحک**» و در آخر واژه «**مسخرگی**» را استعمال کرده ای. آیا یک شخصی که لاف از دانستگی میزند چنین الفاظ را در مقابل کسانی که در یک دیپارتمنت کار می کنند، استعمال می نماید. ببینید! صرف در یک پاراگراف شما چقدر الفاظ رکیک وجود دارد. به نظر من استاد خوش نظر پامیرزاد کار خوبی کرده که کتاب نوشته شده شما را اصلاح نموده است. حد اقل (۹۰) فیصد املائی او خوانده می شود. نوشته خودت را با املائی که داری من صد فیصد باور دارم که بدون خودت خواندن نمی توانی. و باز اظهار نموده ای که آنها واژه «**خط**» را در شغنی که کشیده تلفظ می شود به شکل «**خهط**» می نویسند، که مضحک است. خانه این آقایان آباد که در این واژه نویسه «**ط**» را تا هنوز حفظ نموده اند. کورد ها حتی نویسه «**ط**» را به نویسه «**ت**» تبدیل نموده، و آنرا به شکل «**خهت**» می نویسند. آقای صبار این کدم ابداع تازه ای نیست بلکه کورد ها ۱۲۰ سال متواتر از نویسه «**ه**» جهت نمایش دادن فتحه استفاده نموده اند. اگر باور تان نمی آید یکبار متون زبان کوردی را مرور کنید.

باز فرموده اید که: «**...من در نوشته بالا گفته ام که بسیار مشکل است تا انسان نزاکت های نوشتن در رسانه ها را در نظر بگیرد و این تجربه سالها و عمرها را کار دارد، نه جستجو در سایت های مفت و رایگان.**»

آقای صبار همیشه در گفته هایت تناقض وجود دارد. آیا شما همین اصل را مراعات نموده اید. اگر پاسخ شما بلی باشد، پس پاراگراف بالا را ملاحظه کنید، آیا نزاکت نوشتن در رسانه ها را باید از تو یاد گرفت؟

باز فرموده اید که: «... ولی من هیچ جایی بلند بالایی نکرده ام و این - بی ادبی معاف - جز طبیعتم می باشد و حتی از ادعای بلند پروازانه شرم دارم.»

آقای صبار، جمله زیر ادعای فوق را نقض می کند، یعنی شما همیشه ادعای بالای بلند را داشته اید. ببینید:

«... برای فعلاً من صاحب نظری را سراغ ندارم که در زبان شغنائی تخصص داشته باشد. در زبان های زنده [شغنائی گویا مرده است]، در این شکی نیست که فلان و بهمان فلولوژیست وجود خواهد داشت [دارد]، ولی در زبان شغنی بهتر از " من و تو " کیست که به آن [او] اتکا ورزیم.»

اولین گناهی که بعد از آفرینش عالم سر زد چه بود و انجام دهنده اش که بود؟ معلوم است که اولین خطا بعد از بنای دهر را ابلیس کرد و خطایش کبر بود که بر آدم سجده نکرد و خود را از او برتر می دانست. ببینید، این خود فروشی، کبر، نخوت، عجب را؛ و باز مرا نصیحت می کنید که:

خود ستایی پیشه شیطان بود هر که خود را کم زند، مرد آن بود

بیشک آقای صبار. راستی خود را کم زده ای { مانند من و تو دیگر کیست؟ } آفرین

باز آقای صبار مرا فخر فروش، فضل فروش، شایسته اصلاح اخلاق، دارای خصیصه غیر انسانی و دیگر الفاظ متصف می کند که گویا من به مرض پارانوایا (خود بزرگ پنداری = Paranoia) مصاب شده باشم.

اول آقای صبار، کتاب اخلاقی را که ابن مسکویه به پیش ابو علی ابن سینا انداخت، و ابوعلی ابن سینا متأثر شد و تا آخر عمر ابن مسکویه را استاد اخلاق خود قرار داد. تو بمن چه تحفه دادی؟ طعنه!!!! آیا در مقابل مقاله ام جواب نیافته حد اقل چند تا دشنام بفرستی. دشنام از این چه بدتر که اخلاق خود را اصلاح نمایم. این چه معنی دهد؟ آیا من خدای نا خواسته قمار باز، دزد و یا توبه نعوذ بالله آلوده به فساد های اخلاقی دیگر می باشم. شاید مطلب شما این بوده باشد، که من آداب نویسندگی را مراعات ننموده ام. آیا شما فرق بین اخلاق و آداب را می دانید؟

و بدتر از همه اظهار نموده اید که: «... شما خود می دانید که در زبان شغنائی هیچ یک ما به شمول خود شما ثابتی مسلکی نیستیم، و یک حرف هم بدین زبان آموزش ندیده ایم و

تحصیلات اکادمیک در این و یا آن نهادی که شغنی تدریس میکرده، نداریم. ولی، از مادر شغنی زاده ایم، پس چگونه خود را مستحق "پدری" در زبان مادری می دانید.»

اول: چطور به این زبان آموزش ندیده ایم؟ آیا مادران ما، برای مان این زبان را آموزش نداده اند؟ بلی، اولین معلمی که برای ما شغنانی را آموخت مادران ما هستند، آیا از این واقعیت انکار می نمایی؟

دوم واژه مسلکی: برای فعلاً ما به کدام نهادی ضرورت نداریم. خود ما نهاد را تشکیل می دهیم. و به جرأت هم گفته می توانم که اگر بمانند آقای پیکار و دیگر استادان اگر مسلکی مکمل نیستم، نیمه مسلکی هستم. شخصی که مانند آقای پیکار چندین زبان ملی و بین المللی را فرا گرفته باشد، چطور او دستور زبان مادری خود را نمی داند؟ آیا من نمی توانیم بر مبنای دستورهای زبان های دری، پشتو، و انگلیسی، دستور زبان خود را تدوین نماییم. اگر باور تان نمی آید، مقاله ای را که تحت عنوان " نظام واژک شناسی ابتدایی زبان شغنانی" را ترتیب دادم که از طریق تارنمای سیمای شغنان به نشر رسید، مطالعه کنید. یک شخص مسلکی ای که غیر شغنی زبان باشد، ولو که به هر سویه علمی ای که رسیده باشد، قدر آن نمی تواند بیافریند. ببینید، من آنرا بنام واژک شناسی ابتدایی نام نهاده ام، شکل پیش رفته آنها را نسل های بعدی و یا طی کاوش های عمیق تر شکل خواهد گرفت. در افغانستان دانشگاه ها تا سویه لیسانس تحصیلات را برای هموطنان عرضه می کنند، و مهر تائید بر مسلکی بودن بر شهادت نامه های محصلین فارغ التحصیل دانشگاه ها بر چسپ می زنند، پس ما چگونه مسلکی نیستیم؟ کسی که یک زبان را بداند، می تواند اصول زبان مادری خود را هم بر مبنای آن طرح ریزی کند.

و از طرف دیگر، آیا مسلکی بودن صرف یک روز و یا دو روز در دانشگاه رفتن و داشتن گواهی نامه است؟ در اینجا ابتکار و پشتکار ضرورت است. انسان در هر کاری که با ذوق و جدیت عمل می نماید، بالآخره در همان کار از طریق، مشق، تمرین و ممارست مسلکی خوب بار می آید.

آیا احمد شاه مسعود در کدام دانشگاهی که مافوق لیسانس و یا PhD عرضه نماید، در عرصه نظامی آموزش دیده بود؟ پس چطور او قهرمان ملی افغانستان شناخته می شود و تکنیک های نظامی اش در دانشگاه های نظامی غرب تدریس می گردد؟

آیا مرحوم زمان الدین عدیم و ملا ملک حسین حسینی در کدام دانشگاه ملی و بین المللی درس خوانده اند که قله های شامخ ادبیات دری را با اشعار آبدار شان پیموده اند.

آیا یک آشپز، از مادر آشپز می زاید و یا فن آشپزی را یاد می گیرد؟ دقیقاً در اثر تمرین یاد می گیرد. ما هم اگرچه نیمه مسلکی هم باشیم، چیزی که میدانیم از هموطنان خود دریغ نمی ورزیم و به گپ های مفت اشخاص و افراد اعتنایی نمی کنیم.

در قسمت مسئله « پدر الفبای شغنائی» خدمت شما بعرض برسانم که نیش چنین طعنه ها در من اثر نمی کند. اینکه کی پدر الفبا است، کی پدر غزل شعر شغنائی خواهد شد، که پدر ژورنالیزم زبان شغنائی خواهد شد، و کی اولین دفعه بزبان شغنائی رمان می نویسد و پدر رمان نویسی در ادبیات شغنائی خواهد شد، اینرا گذشت زمان و نسل های آینده قضاوت خواهند کرد. ضمناً، شما مقصد مقاله ام را و کاربرد این واژه را درست نفهمیده اید

من خودم را در نوشته هایم اصلاح طلب (ریفورمیست Reformists) گفته ام. تحقیقات ما جریان دارد و اگر موفق شدیم که شاعری در شیوه، خینج، دولت شاهی، روشن، غند، شاخ دره، خاروغ به زبان شغنائی شعر گفته است، و از نگاه تقدم زمانی در کدام قرن زندگی کرده است، این لقب را برای همان بزرگوار اعطا می نمایم.

اگر دقیق متوجه شده باشید که من در عناوین مقاله اول مشکلات را برجسته ساخته و بعد از آن نوشتم که " اختلافات در قسمت ... و پیشنهادات مورد نظر"

در هیچ جا نگفته ام که هست و یا نیست الفبای من باید مورد تأیید همگانی قرار گیرد، همیشه نظریات خود را به قسم پیشنهاد مطرح نموده ام.

و آخرین سخن، اما نیش دار ترین آن عبارت از حذف واژه « لا» از الفبای شما است، و مرا مورد خطاب قرار داده اید که آیا قاعده بغدادی را مرور کرده ام یا خیر که این حرف در آنجا وجود دارد. اول این سخن به کسی گفته می شود، که گویا او کاملاً بی سواد است و حتی از الفبا هم خبر ندارد. چه که یک اصطلاح عام است، که ملاهایی که خوب درس دینی نخوانده باشند، آنها را ملاهای " اجد " خوان می گویند. و خودت مرا مورد خطاب قرار می دهی که از قاعده بغدادی بی خبر می باشم و باید از سر، مروری به الفبا و قاعده بغدادی داشته باشم.

برای تان می گویم که در سیستم آموزشی معاصر، نحوه تدریس با میتود قاعده بغدادی قابل قبول نیست. قاعده بغدادی بخاطر ترکیب سازی حروف است. مانند: آ، با، تا؛ قا ... کا، و بالآخره « لا». آیا این یک حرف است که شما در الفبای تان پیشنهاد نموده اید؟ امید وارم که آقای صبار به نوشته هایم از دید مثبت بنگرد.

حالا گفتگو خود را با آقای ظهوری آغاز می کنم

آقای ظهوری شما بدون کدام دلیل موجه بر ایراد نظریات تان اصرار ورزیده و عباره های چون: **خودم، شخصاً، هرگز، صد فیصد، با اطمینان، قبول ندارم** و غیره در نوشته های تان استعمال می کنید. چرا قبول نمی کنی؟ کدام ثبوت اکادمیک نداری. آیا این "جزمیت" را نشان نمی دهد. ببینید که در خطاب به آقای صبار چی فرموده اید: « ... **محترم صبار صاحب! جملاتی را که**

شما جمع بندی و حرف « ه » را ساقط نموده اید، نزد خودم قابل قبول نبوده اینگونه نوشتار شما را شخصاً رد می کنم.»

اول، شما از کدام صلاحیت اکادمیک حرف می زنید، و نظریات صبار به شکل علمی نی بلکه بشکل شخصی رد می کنی. باز در ادامه نوشته کرده ای که:

« ... خدای کبنتیده مه نقشچنهن تیه تو نهخ خهبن مه سهد »

چون من به نوشته شغنانی شما نظر افگندم اشتباه شما کم از اشتباه صبار نبوده است. پس تو اشتباهات خود را ندیده و نظریات دیگر اشخاص را شخصاً رد می کنی. آیا واژه « سهد » همین قسم نوشته میشود. آیا آقای پامیرزاد این آوا را به شکل « و ° » که نوشته می کند، از نوشته شما خوبتر نیست. من نوشته بالای شما را اینطور می نویسم:

« ... خدای کبنت اده مو نقشچنهن تیه تو نهخ خهبن مه سود »

ببین تفاوت ره از کجاست تا کجا

من تا حالا، هر کاری که انجام دادم در حد پیشنهاد بود، و برای شما پیشنهادات خود را مطرح نمودم که اگر از این تخنیک کار بگیری، خوبتر خواهد بود. زمانی که شما بدون از اینکه مسئله فونیتیک را بدانید، و یا حد اقل اصطلاحات زبانشناسی و یا دستوری را با من مطرح بکنید، عاشق سخنان خود تان هستید. پس چنین که است این دفعه حکم قطعی می نمایم که نظریات شما غلط است، و من صد بار دیگر قلم سرخ بر نوشته های شما می کشم. آقای ظهوری! یک ضرب المثل عام است که میگویند « سودای خانه با سودای بازار راست نمی آید ». نظریات شما مطابق به قوانین فونولوژی نبوده و صرف در سطح برداشت قشلاقی هستند.

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

فصحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی، گوی

باز هم برای شما این بار با زبان ساده بیان می کنم.

آقای ظهوری، من در قسمت آواهای کشیده برای آقای نور علی دوست تذکر دادم که:

آوای کشیده زیرین (ه +)	آوای دفتانگ (ای)	آوای کشیده (بی)
دهد /δɛ:d/ (جنگ)	دب /δeid/ (باریدن)	دید /δi:d/ (فضله یا پاروی حیوانات)
خهبن /χɛ:x/ (شاخ درخت)، (خمیر کن، وجه امری فعل "	خپس /χeix/ (خویش ؛ خویش و قوم)	خپس /χi:x/ (خشو، مادر زن، مادر شوهر ؛

خوشدامن "لهجه دری بدخشانی"		خهینتاو = خمیر کردن، عجین کردن
زین /zi:n/ (زین اسپ)؛ (بکش، وجه امری فعل "زیداو = گشتن")	زین /zein/ (می گیرند، بر گرفته شده از مصدر فعل "زهینتاو = گرفتن"؛ صیغه جمع شخص سوم در زمان حال)	ذهن /zɛ:n/ (قوه ادراک)
تیر /ti:r/ (تیر کمان، تیر خانه "چوب")	تیر /teir/ (تیر شدن، گذشتن)	تیر /tɛ:r/ (سیاه)
خیر /χi:r/ (آفتاب)	خیر /χeir/ (فسخ، لغو)	خیر /r:χɛ/ (برادر زاده، مصرف کردن)
سیر /si:r/ (نام سبزی شبیه به پیاز؛ توده برف که بالای بام های خانه می اندازند)	سیر /seir/ (سیر شدن)	سیر /sɛ:r/ (واحد وزن "سیر"، و یا تعقیب کردن "سیرتاو")
	تیب /teib/ (قطع کن "شاخ درخت"، وجه امری فعل تیبیتاو = بریدن، قطع کردن)	تیب /tɛ:b/ (تاب بده، وجه امری فعل "تیهیتاو = تابیدن، تاب دادن، دور دادن)
زیداو /zi:dâw/ (کشتن)	زید /zeid/ (می زاید، وجه اخباری، صیغه مفرد شخص دوم در زمان حال)	زهداو /zɛ:dâw/ (زاییدن)

جدول بالا را ملاحظه کنید. در ردیف اول، واکه کسره کشده را نشان می دهد، در ردیف دوم واکه دفتانگ (ای) که همان یای مجهول است، نشان داده شده است، در ردیف سوم واکه کشیده (بی) یا همان یای معروف است. گمان میکنم که شما این اصطلاحات را درک نمی کنید. ببینید: ذهن (فکر)، زین (می گیرند)، و زین (زین و اسباب اسپ) و یا خیر (برادر زاده)، خیر (فسخ و یا لغو)، و خیر (آفتاب). شما که واژهای زین (می گیرند)، خین (می خورند)، ژاوبن (ماده گاو ها) را که اینطور می نویسید (زهن، خین، و ژاوهن) کاملاً غلط است. صد فیصد چه که هزار فیصد غلط است.

آیا از آقای حیدری، پامیر زاد و پیکار خودت بهتر می دانی؟

آقای پیکار در جوابت نوشته بود که: «... چارکهن (ظهوری) (چارکهن و یا چارکین) (نیرو)، باید نوشت که صورت جمع واژه ها بهتر است با (هین)، نوشته شود و یا با (یین)، بهتر و مأنوس تر است و (هن) به تنهایی صورت جمع واژه ها را نشان دهنده نخواهد بود». این جواب یک شخص اکادمیسن برای شما بود.

من نظریات داکتر صاحب پیکار را تأیید می‌نمایم. همه می‌دانند که واژه هایی چون دیر، سیر، سیل، بیل، و غیره دارای آوای یای مجهول است، آیا آقای ظهوری بیل را بهل، سیل را سهل می‌نویسد. او نمی‌داند که آوای (ای) در واژه چارکین برابر با همان آوایی است که در کلمات فارسی دیر، بیل و بید شنیده می‌شود.

آیا آوای (ی) در واژه بید (درخت بید) برابر با آوای واژه شغنی بید (گم شد) نیست؟ ببینید: آیا هنوز هم ظهوری، بید (گم شد)، بین (کف دست) و سین (بالا کن) را بهد، بهن و سهن نوشته می‌کند. بخاطر اینکه، نویسه های یای معروف و یای مجهول از هم تفکیک کردند، آقای پامیرزاد، و آقای حیدری و من هم یار این دو کس شده و یای مجهول را به شکل یای پشتو می‌نویسیم: سپن (بالا کن) که از سین (حرف سین) تمیز گردد.

آقای ظهوری! آیا باز هم شما این آوا را با حرف (ه) نشان می‌دهی؟ در زبان محاوره ای دری می‌گوید: آب را در کاسه بریزین. او را داخل نمانین. آیا شما واژه های «نمانین» و «بریزین» را به شکل (نمانهن) و (برهزن) می‌نویسی. آیا شما (میروید) و (میرویم) به شکل (مهروهد و مهروهم) می‌نگاری. ببیند که این عین آوا است. اگر شما درست متوجه باشید، و در واژه های وید (بید، درخت بید)، بید (گم شد) چه تفاوت آوایی را ملاحظه می‌کنید؟ آیا واژه «بید» فارسی دری بر وزن واژه «بید» شغنی نیست؟ پس آیا فارسی زبانان آنرا به شکل (بهد) می‌نویسند. و همچنان واژه ببن (کف دست)

اگر ما این واژه ها را به حروف تجزیه کنیم

بید (گم شد) = ب ی د

ببن (کف دست) = ب ی ن

زبن (می‌گیرند) = ز ی ن

در بین آوا های هم خوان صرف یک واکه وجود دارد که همان یای مجهول است.

آقای ظهوری! آیا هنوز هم اصرار داری که همان با املائی ترتیب شده خودت نوشته کنی برای آوای یای مجهول از نویسه همخوان (ه) کار بگیری که خیلی مزخرف از آب بر می‌آید.

باز خودت با کدام دلیل حرف (ی) را از آخر واژه ها حذف مینمایی و جایگزین آن را حرف (ه) می نمایی. مانند: تنبلی، خوشی، عربی را تنبله، خوشه و عربه می نویسی.

شما از عواقب این قسم نوشتن املائی خبر ندارید، و اصرار می کنید که نظریات شما باید بر کرسی عمل نشانده شوند. مثلاً شما واژه ها « خاله = خالی»، « تاقه = پکول، عرقچین»، «نرمة = نرمی» و رباب چه = رباب چی» را بصورت (خاله، تاقه، نرمة و رباب چه) می نویسید که با واژه های (خاله = خواهر مادر)، (تاقه = تنها) (نرمة = ریزه، ریزه کردن) و رباب چه به اشتباه گرفته می شوند.

خاله = خاله، تاقه = تاقه، نرمة = نرمة، رباب چه، رباب چه

به این خاطر، ما (آقای پامیر زاد، آقای حیدری، من، و اخیراً آقای نورعلی دوست) این اصول را پذیرفته ایم که نویسه (برای شما بزبان ساده تر بگویم که حرف) « ه » کرسی برای واکه زبر در آخر واژه ها، و نویسه «ی» کرسی برای واکه زیر در آخر واژه ها کار گرفته می شود. بخاطر اینکه صورت نوشتاری این واژه ها باید حفظ شود ولی تلفظ آنها بصورت شغنی ادا گردد، من پیشنهاد نمودم که برای این اصل باید از یای کج عربی کار گیریم. بدین ترتیب: تنبلے، خوشے، و عربے.

آقای عبدالکریم نوجو یک قصه کرد که ایجاب می نماید آنرا در اینجا ذکر نمایم. ایشان گفتند که در ولایت بغلان با مردی از برادران پشتون ما که کهنسال بوده، صحبت داشته و در میان صحبت از ایشان می پرسد که چند ساله است. آن مرد در جواب می گوید که چهل و پنج (طور مثال). بعد از گذشت چند سال آقای نوجو از قضا با آن مرد ملاقات می کند و تصادفاً همان سوال را دوباره از ایشان می پرسد که چند ساله است. آن مرد پاسخ می دهد که چهل و پنج سال عمر دارد. نوجو می پرسد که: کاکا چند سال پیش هم که از شما پرسان نمودم شما گفتید که چهل و پنج سال عمر دارید. چطور است که سن شما از چهل و پنج بالا نرفته است. آن مرد پاسخ می دهد: « افغان یک گپ دارد!! ». و از شما هم مرغ شما یک لینگ دارد

کسانی که محصور در نظریات خود باشند به آنها گفته می شود که ابتلا به نارسیسیزم (خود شیفتگی) هستند. به تابلوی نقاشی زیر ملاحظه کنید:



نارسیس یا نرگس، مرد جوان خوب چهره‌ای بوده که از عشق زنی بنام «اکو» دوری کرده‌است و برای همین محکوم به عشق ورزیدن به انعکاس چهره خود در یک حوض آب می‌شود. نارسیس وقتی به عشق خود (چهره انعکاس یافته خود در آب) نمی‌رسد، آنقدر حزن آلود و غمگین بر لب چشمه می‌نشیند تا تبدیل به گل می‌شود. این تابلو را «کارا واژیو» ایتالیایی نقاشی نموده است که در موزیم آثار قدیمه ملی ایتالیا در روم موجود است.

در این مورد خاقانی شروانی چه خوش سراپیده است:

در مدرسه ها درس غلط فهمیدیم از معنی ها لفظ "فقط" فهمیدیم

بر دعوی غبن ما که خواهد خندید هر سطری را ز یک نقطه فهمیدیم

در قسمت نویسه (ت)، که شما آنرا برای نشان دادن آوای (th) بکار می‌برید، مشکلات خود را دارد. من نمی‌دانم شما دلیلی را که ارائه کردم، آنرا دقیقاً متوجه شدید یا خیر؟ من دوباره آنرا در اینجا تذکر می‌دهم. آقای ظهوری! شما که ادعا می‌کنید این نویسه جزئی‌ترین مشکل را بار نمی‌آورد. درست است کسی که پیشه او آموزگاری نباشد این مشکلات را درک کرده نمی‌تواند. این مشکل را یک آوانگار می‌تواند تشخیص دهد و یا آموزگاری که در پیشروی شاگردان استاد شده باشد، درک می‌کند. با کاربر این نویسه، برای شاگردان سوء تفاهم رخ می‌دهد. ما تلاش می‌کنیم شاگردان متون را به سهولت مرور کنند، این نویسه پیشنهادی شما، یک نویسه گیج‌کننده است (Confusing) است. زیرا، ما در افغانستان زبان و ادبیات پشتو را هم در مکاتب تدریس می‌گردد. برای شاگردان این نویسه دارای دو آوای کاملاً متفاوت معرفی می‌شود که در پشتو

صدای آوای (ت) بیره ای و در شغنی صدای همان همخوان (th) را می دهد. ما این چنین موارد را در نظر گرفته، که خواننده به سر در گمی دچار نشود. نظر شما زمانی بجا خواهد بود که ما زبان و ادبیات پشتو را نمی خواندیم، و صرف این نویسه را در زبان شغنانی استفاده می کردیم، درست می بود. من فعلاً نویسه پیشنهادی آقای نور علی دوست را تأیید نموده ام. دیگر نیازی نه به (ت) دمیک دار شما و نه ت کوله بار من (بگفته خودت) است.

آقای ظهوری، بنا به ضرا المثل سابق " غریق به برگ آویزد" در جواب مقالات پژوهشی ام عاجز مانده، و شروع به احصائیه گیری می کند. آقای ظهوری آیا شما از طرف کدام نهادی انتخاب شده اید، تا آمار و ارقام نفوس قریه « دریف» را دریافت کنید. خوب است در مقاله تان نام پانزده تن از همسایگان مرا گرفته ای. فقط چند نفر دیگر از لیست شما باز مانده، اگر آنرا هم اگر کار داشته باشی برایت تهیه می کنم. آقای ظهوری در جواب مقاله تحقیقی ام لیست همسایگانم برایم می فرستد. اینست روش تحقیق نوین. بعداً به پدرم چه که به پدر کلانم تاخته و میگوید که اگر او عالم و شاعر می بود، باید ظهوری اورا می شناخت. آیا اگر کسی را که ظهوری نامش را ننشیده باشد، او دیگر شاعر و یا عالم نیست؟

آقای ظهوری، من در مقالاتم در کدام جایی بر پدرت و یا پدر کلانم چیزی گفته ام؟

پدر کلانم در سال ۱۳۲۲ پیش از تولد شما به دیار شیوه (پل زریبان) مهاجر می شود، و در آنجا رحل اقامت می افکند، و در سال ۱۳۳۵ در آنجا وفات می نماید. شما چی قسم اورا می دیدید؟ شما حتی از وجود گل محمد خان واقفی هم انکار می کنید که میگویید اورا نمی شناسید. چگونه معلمین و طلایه داران اول معارف شغنان را چون، مرحوم عبدالعزیز خان، مرحوم بای محمد خان، مرحوم مولاداد خان، محترم محمد یوسف قاسم یار، و گل محمد خان هم در زمره این عالی جنابان قرار دارد، اورا نمی شناسید؟ اگر من در این گفتن الفبا سازی شغنانی خود را بگفته عام خود را پشه در دوغ نمی کردم، مرا می شناختی؟ حتماً که نی. بعد از مردن تو و من، نسل های بعدی ما شک کنند و بگویند که اگر ثابتی نویسنده میبود، باید ظهوری اورا می شناخت!! حالا ده ها شاعر جوان در شغنان زمین پیدا شده اند که سنین آنها در حدود بیست سال است، آیا آنها شاعر نیستند و زمانی شاعر خواهند شد که تو آنها را بشناسی؟!!

از یک طرف می گویی که بطور سلیقه ای الفبای شغنانی را انتخاب نموده ای، و از طرف دیگر میگویی که مخترع الفبا نیستی. شتر مرغ را گفتند که پرواز کن. گفت: من اشترم. زمانی که گفتند بار بکش. گفته که پرنده ام. پس چگونه ادعا می کنی که من و پدرم از الفبای خودت استفاده می کنیم. آیا الفبا هم شخصی شده می تواند، از الفبای خودت. خودت در سال ۱۳۴۹ میگویی که به این الفبا آشنا شده ای، ولی پدرم در سال ۱۳۳۶ با این نویسه ها آشنا بوده و نوشته کرده است. جای تأمل است. من از ایشان خواهم پرسید که این نویسه ها را از که یاد گرفته و چطور آنها را

در سال ۱۳۳۶ بکار برده است. فعلاً دست نویس ایشان در نزد من موجود نمی باشد تا آنرا صورت برداری و برای شما می فرستادم.

خودت که میگوی الفبای "خودم" شما خو توبه نعوذ بالله پیغمبر نیستید که این حروف برای شما وحی آمده باشند. در صورتی که این نویسه ها ۱۲۰ سال پیش در زبان های کوردی و سندی سابقه دارند، اینطور نمی توان گفته که الفبای ساخته تو، بلکه از نقطه نظر پژوهش های نوین این (Plagiarism) است. اینکه میگوی انتخاب کرده ای، از کدام زبان انتخاب کرده ای؟ در سال ۱۳۵۲ شما با کدام زبان بین المللی آشنایی داشتید، با سندی، کوردی، اویغوری یا با هیچ کدام؟

از سوی دیگر، آیا شما شاعری را با عالمی برابر می دانید؟

در قریه ما یک زنی بود که مردم او را (فَشک) صدا می کردند و نام اصلی اش را نمی دانم، موصوفه همسر مرحوم آصفی بود. یک روز هم دروازه مکتب را ندیده بود، و بسیار شعر های تخیلی می آفرید، اگر کسی شعر های او را نوشته میکرد، شاید در حدود ۲۰۰۰ بیت می شدند، کسی او را عالم نمی گوید. اگر من و تو ساعت ها نشستیم و فکر نموده تا یک شعر را نوشته کنیم، باز آنرا بازخوانی و بعضی واژه را خط زده و واژه های دیگر را جایگزین آنها می نمایم. ولی آن زن فی البداهه تا بیست مصراع را می سرود. فقط یک مطلع شعرش بیاد من مانده است، که گفته بود:

وَمِ مِثْسْتِ قَدِ قَرَعَزِي چِهْد، کوربن نبن وم تے ست دَهد

آصفی زابنت پیگل سهد، شچ نغور مو شاعرے

اگر شاعر عالم می بود، تمام عرب ها پیش از بعثت رسول الله (ص) شاعر بودند، پس با وصفی که آنها شاعر بودند، چرا آن دوره را دوره جاهلیت می گویند.

آیات قرآنی در مورد شعر و شاعری:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ . أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ . وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ . إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (سوره شعراء، آیات ۲۲۴ - ۲۲۷)

«پیامبر شاعر نیست». شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند. آیا نمی بینی آنها در هر وادی سرگردانند و سخنانی می گویند که خود عمل نمی کنند، مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و خدا را بسیار یاد می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع میشوند به دفاع از خویشتن و «مؤمنان» بر می خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می گیرند) و به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشت شان به کجاست.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (سوره یس / ۶۹)
نه ما او را (یعنی محمد صلی الله علیه و آله) شعر آموختیم و نه شاعری شایسته مقام اوست، بلکه این کتاب ذکر الهی و قرآن روشن بیان خداست.

وَيَقُولُونَ أَنَا لَنَارِكُوا آلَهِتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (سوره صافات / ۳۶)
«با کمال تکبر و بی شرمی» می‌گفتند آیا ما برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم.

وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ . وَلَا بِقَوْلٍ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ (سوره الحاقه / ۴۱ - ۴۲)
قرآن به حقیقت وحی خدا و کلام رسول بزرگوار است. نه شخص شاعری «و گفتار خیالی و موهومی» است گرچه اندکی مردم هوشیار به آن ایمان می‌آورند. (۴)
از آیات فوق بر می‌آید که هر شاعر را عالم گفته نمی‌توانیم.

بخاطر نمونه کلام پدر کلانم، یاد داشت های پدرم فعلاً در نزد من موجود نمی‌باشند که من نمونه اشعار او را با شما شریک می‌سازم، تا آنجایی که یاد دارم در اینجا ذکر می‌کنم.

مخمس

ای پریرخ ماه تابان وصف دل داریم ما

خاتم لعل نگینت در ازل داریم ما

با قدی سروی بلندی تو نظر داریم ما

ای که اندری حلقه زلفت گرفتاریم ما

لعل سیراب ترا با جان خریداریم ما

قسمتی ما از ازل این بود و روز الست

عشق تو چون آب تیز آمد گذر ها را شکست

من ضعیفان بر دری جبار عالم گشت مست

تا دمی مردن ز دامانت نمی‌دارم دست

روز محشر در غمت دیوانگی داریم ما

آیات فوق و ترجمه شان برگرفته از سایت زیر هستند^۴

<http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=۱۸۳۹۳&pn=&sr=۶۸-۵۲&ay=۴۱&jz=۰&hz=۰&rnb=s>

حافظ شیراز شیرین عاشق شاخ نبات
تا سکندر رفت در ظلمات پی آب حیات
من بفرمودم بیاوردند قلم را با دوات
این سخن بنوشته شد باد دستخطی "ملا قبات"

عاقبت از شوق حسنت بر سری داریم ما

یک نمونه شعرش که پدرم زمزمه نمود اینست که زمانی که پدرکلانم در شیوه رحل اقامت افکنده بود، بیاد شغنان افتاده و شعر ذیل را سروده بود:

ملکِ دربف جنت فردوس در نظر بالا بلند و پست نمایان چو در نظر

یک کتاب مثنوی دارد که فعلاً در دسترس ما قرار ندارد شاید در شیوه پیدا شود، در آن خدمات عسکری و سفر راه شیوه را به رشته نظم در آورده است.

شعر ذیل شغنانی که تنها مطلعش بیادم مانده است، سروده اوست:

یو امان بیک فد پُر ارمون، وے چهپ خیم چاست پے آسمون

آصفی قُد وے آخون، یم دَور اس آخر زمون

که این هم سروده دراز و هجو گونه است که مردی بنام امان بیک بالای یک دختری عاشق میشود، و مرد دیگری را بنام آصفی به خود میانجی می گیرد تا میان او و معشوقه اش وساطت کند. این امان بیک چشمان احول (ویا بگفته ما چِقِر) داشته است. { پدرم در سال ۱۳۱۴ تولد شده است، و این شعر پیش از تولد پدرم سروده شده است. } بعداً به اسرار دوستان پدرکلانم، ایشان این شعر شغنانی را با دف (دف ساز) می خواند. پدرم قصه می کند که هنوز شعر تا نصف نرسیده بود که جنگ شدید میان هواداران امان بیک و خویشان پدرکلانم صورت گرفت و برای چندین سال ارتباطات آنها به تیرگی گردآید بود.

استادی او فقط در همین یک بیت هم آشکار است که نگریستن شخص اول را چقدر زیبا به تصویر کشیده است (وے چهپ خیم چاست پے آسمون)، و رهنمایش را (آخون) گفته است.

اینکه آقای ظهوری او را نمی داند، گناه پدر کلانم چیست؟

باز آقای ظهوری گفته است که: «... بدون این دو شاعر برجسته [مراد از مرحوم ملا

لاچین و مرحوم سید زمان الدین عدیم است] تا جایی که معلومات دارم کسی از هم

عصران آنها بزبان شغنانی، اشعاری نسروده و نوشته هایی بجا نگذاشته است. »

ببینید که چقدر یک قضاوت بی انصافانه است. زمانی که زبان بوجود آمده است، شعر هم بوجود می آید. تمام ادبیات فولکلوریک (عامیانه) ما که شامل داستان‌ها (سؤگین)، و دیگر آفریده‌های ادبی شاید بیشتر از هزار سال قدامت تاریخی دارند. مثلاً تک‌بیتی‌هایی (فردهایی) که در زبان شغنائی وجود دارد اضافه‌تر از هزار سال قدامت تاریخی دارند. که می‌داند که این تک‌بیت‌ها را که سروده است؟ اما از نسل به نسل دیگر تا کنون سینه به سینه نقل شده‌اند. مانند تک‌بیتی‌هایی که آواز خوانان در هنگام خواندن آهنگ‌های محلی شغنان می‌خوانند مثل «در گیل نَهَنک» و «لَلْهی نَهَنک»

رَجَک پبیر سایه کنهم سایه پبیر ناله کنهم

نقره چله مُرد مه دهک چورج به خوارت زار مو مه لهک چورج

آیا این سروده‌ها شعر نیستند، که شاعر اینها معلوم نیست و صد‌ها سال قدامت تاریخی دارند. نباید از فرهنگ، رسوم و عنعنات مردم خود انکار کرد که پیش از مرحوم لاجین و یا مرحوم عدیم در شغنان شاعری موجود نبوده است. شغنان زمانی مرکز شاهان و میران شغنان بوده که تا قطغن زمین سلطنت نموده‌اند، و ادبیات بسیار گسترده را در آن زمان آفریده‌اند. بزبان شغنائی، شغنائی زبانان چه که حتی فارسی زبانان هم به زبان شغنی شعر سروده‌اند. یکی از آن میان مرحوم ناجی دروازی است. نام اصلی اش ملا میر خواجه و نام پدرش ملا میرزای دروازی بوده و در سنه (۱۲۸۸) هجری قمری در قریه آرخود در دره جوی مربوط ولسوالی نسی فعلی در درواز تولد گردیده است. و در سال (۱۳۲۲) هجری قمری وفات نمود. امسال برابر است با ۱۴۲۲ هجری قمری (۱۳۹۰ هجری شمسی و ۲۰۱۱ میلادی) که موصوف (۱۰۰) سال پیش در سن ۳۴ سالگی دار فانی را وداع گفته است که (۳۳) سال پیش از تولد تو این واقعه صورت گرفته است. شعر زیر که به شکل شیر و شکر بزبان دری و شغنائی سروده در اینجا درج می‌نمایم.

مهوشی لب بشهند گلرخسار لودے با من به لعل شکر بار

عارضش خیر و ابروانش تبغ تروید بگفتمش بسیار

یت به پهلوی من نشست آن گل روی گل‌ها بگوشه دستار

لودم ای نازنین لب شکر به مُرد دهک از لبان دو سه بار

خیم آهو و شش به صد عشوه پوتچ ناوک مو زارد نموده فگار

لفظ شغنی و حرف دروازی «ناجیا» شیر و شکرین اشعار (°)

° بر گرفته از کتاب صنف هفتم زبان و ادبیات شغنائی

همچنان شاعر با استعداد، دارای قریحه سرشار و دل نا آرام مرحوم سید فتح علی شاه فرزند مرحوم سید محمد علی شاه هم زبان های فارسی و دری شعر میسرود. تولد ایشان در سال (۱۳۱۳) هجری شمسی و وفات ایشان در سال (۱۳۳۷) در زندان در فیض آباد صورت گرفته است. مرحوم سید فتح علی شاه در اشعارش بنام "گلزار اسیری" تخلص نموده است. شعر زیر که بقسم شیر و شکر بزبان شغنایی و دری سروده است، طور نمونه در اینجا ذکر می نمایم:

این چنین دلبر مرا هرگز مباد!	پپنن مردم یار را گوید قراد
گر شبی پیشش روم گوید بمن	وی مؤ در بسته مؤ چار وینت یا وے داد
گفت هر شب خواب در چشم تو نیست	لؤدُم ای سر زور مؤ خوٹمپنَت تو یاد
گفتم از لعل تو خواهم بوسه ای	لؤدے لعنت برتو، لؤدُم بر تو داد
گفتم هر شب در برم خواهم ترا	شینتے خُب لَپ، مُت قَتے محکم مؤ ڈاد
باز گفتم کی بیایم در برت؟	لؤدے نُر بنهَب یه مؤ چار تویج هر نواد
گفت نامت چیست؟ تا گفتم "اسیر"	لؤدے مه یه مُردِکَت دادت قراد

از یاد داشت های فتح علی شاه هویدا است که ایشان در اشعار شغنایی شان از نویسه (ف) استفاده نموده است. چطور آقای ظهوری اظهار می کند که در سال ۱۳۵۲ این نویسه ها را برای شغنایی ها معرفی نموده است. پس چطور مرحوم فتح علی شاه (۱۵) سال پیش از شما (اگر سروده فوق را در سال ۱۳۳۷ سروده باشد)، از این نویسه ها استفاده نموده است؟ گمانه زنی هایی وجود دارد که مردم بدخشان به دربار امام سلطان محمد شاه در قرن بیستم رفت و آمد هایی داشته اند، و میشود که در سند با الفبای سندی بلدیت حاصل نموده باشند، و این نویسه ها را پیش از آقای ظهوری برای شغنایی های معرفی کرده باشند. این نظریه پژوهش دقیق تر و گسترده تر را می خواهد.

همچنان باید تذکر بدهم که اشخاص دانسته همچون ملا، پیر و یا خلیفه در شغان غربی صد سال پیش به ندرت بوده اند، و اکثر دانشمندان شغان در پارشنیو غُند، شاخدره، برتنگ و روشان سکنه گزین بوده اند. بعد از تهاجم روسیه تزاری بر خاک بدخشان تاجیکستان، این دانشمندان به طرف شغان افغانستان پناهنده شدند که سید محمد علی شاه پدر فتح علی شاه و آقای زمان الدین عديم هم از جمله کسانی هستند که از پار دریا به دیار ما آمده اند، و شغان بدخشان را با آفریده های شعری خود افتخار بخشیده اند. اگر در این زمینه تحقیقات صورت گیرد، شاعرانی که

پنجصد سال پیش هم به زبان شغنائی شعر گفته اند، عیان خواهند گردید. ما نباید گفته آقای ظهوری را سند بگیریم و بگوییم که پیش از ملا لاجین بزبان شغنائی کسی شعر نگفته است.

اگر نخواهی تا خیره و خجل مانی مگوی خیره سخن، تا که بر اساس بنی

(ناصر خسرو)

حالا می پردازم به پاسخ نظریات محترم پامیرزاد صاحب

آقای دوکتور پامیر زاد تشکر از شما که بالآخره در گفتمان برادران و عزیزان و متفکرین، منورین و نظریه پردازان شغنائی اشتراک نموده اید، و من این را یک فال نیک می پندارم. در اینجا باید ذکر نمایم که من با آقای پامیرزاد موافقت دارم و محبت جناب ایشان در دل من بوده، هست و خواهد بود. من با هیچ یک از عزیزان ما کدام مشکل شخصی ندارم. این یک مشکل جمعی است که تمام مردم شغنان که فعلاً دارند با این مشکل دست و پنجه نرم می کنند. اگر من بخاطر ارادتی که با شما و آقای حیدری دارم، از اصل قضیه چشم پوشی می کردم، و یا به اصطلاح عام خود را بکوچه حسن چپ می زدم، چه واقعه رخ می داد؟ اولاً از تاخت و تاز های آقای صبار بر نمی آمدید، اگر بر می آمدید، او را در آوان طرح کتب قناعت می دادید. به این خاطر من مداخله نمودم، و در بسیاری از مواقع نظریات شما را وضاحت داده ام. مثلاً در بین انداختن حرف (ه) بخاطر نشان دادن مصوت و یا واکه های کشیده توضیحات لازم را ارائه نموده ام.

آقای پامیرزاد! شما اظهار نموده اید که من در مقابل کارکرد شما غمض نموده ام، و بر عکس در مقابل کارکرد شما برای شما تحفه هایی چون «**نظریات جزمانه، نا مأنوس بودن الفبا، اصرار ورزیدن، بدون مدرک علمی، و ...**» برای شما اهدا نموده ام.

آقای پامیر زاد، چون مقاله ام در باره تلفیق نمودن الفبای چهار شخص بود، شما هم در این جمع شریک شدید. بعضی از این اصطلاحات شاید متوجه خودت نباشند، بعضی از این اصطلاحات شاید بر یکی از این چهار نویسنده دلالت کنند، نه بر تمام آنها. تحفه های خالص من این واژه ها بوده اند: (جزمیت، نامأنوس بودن بعضی از واژه ها } من واژه های ساختگی شما را نا مأنوس گفته ام نه الفبا را)، تحمیل و اصرار نمودن بر نظریات خویش)، و در این قسمت من دلایلی را دارم که در یک مقاله دیگر تحت عنوان «**مرور اجمالی بر نظریات محترم پوهندوی دوکتورانت نصرالدین شاه پیکار**» آنرا توضیح داده ام. اگر مایل هستید، آن مقاله ام را هم بخوانید. عباره های «**بدون ثبوت علمی و منطقی**» و «**نظریات غیر مسلکی**» اگر چه از طریق مقاله من باز تاب یافتند، اما این واژه ها را من برای شما تحفه نداده ام. این واژه ها را محترم علی شاه صبار،

برای شما تحفه داده است. ایشان فرموده اند که: «...اختلافات بنده با سایر دوستان دست اندر کار نیز در همین قسمت است که بعضی از ایشان بدون کدام مورد علمی و منطقی حرف (هـ) را در بین می اندازند تا کشاله دار شدن صدا را با استعمال حرف « هـ » روشن سازند. و یا بعبارۀ دیگر برای "کشالی" هم یک حرف جداگانه را که عبارت از همین « هـ » است وضع کرده اند که در بسی موارد خیلی مضحک از آب در می آید، حتی گاهی کار به مسخرگی می کشد.»

و من دو باره در نوشته های خودم بخاطری آنرا باز تاب داده بودم که، جناب ایشان که این قدر با اطمینان خاطر که می گوید، (بدون کدام مورد علمی و منطقی)، آیا نظریات او چقدر علمی و منطقی هستند. خوب، در نوشته های خودم، مورد علمی را نوشتم، ولی از مورد منطقی صرف نظر نمودم. با این وجود جناب ایشان بنده را مورد انتقاد قرار داده و میگویند که من آداب نویسندگی در رسانه ها را مراعات ننموده ام و اخلاق و آدمگری را یاد ندارم. در حالیکه آقای صبار نمی داند که خودش چطور می نویسد.

آقای پامیرزاد اظهار نظر نموده است که اگر از نوشته های خود واژه های احساساتی را حذف نمایم، تمام نظریات من قابل قبول است.

آقای پامیرزاد، زمانی که مقاله هایم را دو گونه یافته اید که آمیخته از واقعیت های علمی و نظریات احساساتی است، پس تمام مقاله هایم را مرور نموده و با میزان پالایشگاه علمی و مسلکی همان واقعیت های علمی را یک طرفه نموده { و یا بشهند گهپین ات هالک گهپین سرهو } و از آنها کار گیرید و یا بعبارۀ دیگر؛ من همین قدر توانستم که کنجد را کاشتم، آنرا آبیاری نمودم، و بالآخره دانه آنرا در خدمت شما قرار دادم. اکنون، نوبت از شما است که چگونه از این دانه های کنجد، روغن می کشید، و تفاله آن را { که بقول خودت همان واژه های احساساتی هستند }، آن طرف بیندازید.

در قسمت مثال شما در مورد اظهار نظریات پیرامون الفبای شغنانی و به تمثیل کشیدن چاپ انداز شیوه چی که خواسته است از یک اسپ اصیل کره بگیرد، هیچ همخوانی با کار کرد ما و شما ندارد.

من این مثال شما را بقسم دیگر تمثیل می نمایم.

چاپ انداز مادیانش را به نزد اسپ اصیل بُرد، خانواده چاپ انداز بخاطر زاییدن مادیان برای مدت سه سال چشم براه بودند، اما با تأسف می توان گفت که کره این مادیان زمانی که تولد شد، سوء شکل ولادی داشت (یک پایش لنگ بود)، و نظریه پردازان (که همانا اعضای خانواده چاپ انداز بودند) نگران شدند که این کره معیوب نمی تواند اسپ راهوار بار بیاید. بدین خاطر، آنها در صدد چاره بر آمدند و حالا می خواهند که از طریق القاح مصنوعی (insemination) مادیان متذکره را (که همانا دبیار تمننت زبان و ادبیات پامیری است) بار دار بسازند، به امید اینکه شاید

این بار این مادیان کره سالمتری را در بطن خود پرورش دهد. در زمان حمل این مادیان (در مدت سه سال) کسی چیزی نگفت همه سر و صدا ها بعد از تولد کره بر خاست.

در قسمت اینکه شما می گوید که من شما را به محاکمه کشیده ام، شما مقاله مرا دقیق نخوانده اید. من همان نوشته خودم را باز در اینجا نقل قول می کنم: « **در صورت ناکامی این پروژه، این آقایان باید غرامت آن را بپردازند** ». ببینید، من در اینجا از واژه « در صورت ناکامی » استفاد نموده ام. یعنی شما تا حالا به محکمه کشانیده نشده اید، و ما کوشش می نمایم که در همکاری با شما نواقص زدایی صورت گیرد، و این پروژه را از منجلاب ناکامی نجات دهیم. در صورتی که این پروژه ناکام شود، نه من، نه آقای پیکار، نه آقای نور علی دوست جوابگوی آن خواهند بود. واضح است که جوابگوی شما همراهی تیم کاری تان خواهید بود. ما هنوز هم چقدر کوشش می نمایم که این پروژه باید بصورت احسن و با کامیابی های بیشتر جلو برود و مثمر ثمر واقع گردد. ما کامیابی شما را همیشه آرزو می نمایم و این موفقیت نه تنها از شما دو و سه شخص دست اندر کار است، بلکه این موفقیت برای تمام مردم شغنان خواهد بود. پیروزی شما پیروزی قاطبه خلق شغنان می باشد. انشاء الله. البته زحماتی که کشیده اید، به دیده قدر نگریده می شوند، و قابل اغماض نیستند.

آخرین نظر در مورد الفبای زبان شغنانی

طی مدت پنج ماه (از ماه جدی سال ۱۳۸۹ تا ماه ثور ۱۳۹۰) دوستان و عزیزان ما نظریات شان را پیرامون الفبای شغنانی طرح نمودند. نظریات همه دوستان استماع گردیدند، و بعد از مشاهده دقیق و نقد عمیق تمام نظریات، من دو نظر را از همه جامع تر یافتم، و این دو نظر جامع را در اینجا تلفیق می نمایم، می شود که به بحران الفبا و الفبا سازی خاتمه بخشیده شود و نویسندگان ما مصروف دیگر کار های ادبی گردند.

من در نوشته هایم، از واژه « اختلاف نظریات » دیگر کار نمی گیرم، و در عوض، واژه « متفاوت » را جایگزین این واژه می نمایم.

در این اواخر، محترم دوکتورانت نور علی دوست، الفبای پژوهشی شان را نشر نمودند، من مقاله پژوهشی مشار الیه را خواندم که خیلی جامع به نظر رسید.

الفبای مطروحه محترم دوکتور خوش نظر پامیرزاد هم نسبت به طرح دیگر دوستان جامع است.

بخاطر اینکه، الفبای خود را تکمیل نمایم، تفاوت های این دو شخص را برجسته ساخته، و با ارائه نظریات اینجانب، الفبای خود را تکمیل نمایم. بخاطری که من الفبای اینها را جامع گفتم ولی کامل نگفته ام.

اگر آقای نور علی دوست، نویسه های (ی، و، ے) را در الفبای خود وارد می کرد، بهترین الفبایی می بود، که دیگر هیچ چالشی در آن راه نمی یافت. با وجود آنهم، الفبای شان معقول به نظر می رسد.

آقای پامیر زاد هم در الفبای شان سه مشکل دارند.

۱. برای آوا های (dh) و (th) نویسه های معینی را انتخاب نکرده است، و از همان نویسه (ذ) و (ث) کار می گیرد که صدای (z) و (s) را می دهند. پیشنهاد می نمایم که از همان نویسه های آقای دوکتورانت نور علی دوست که عبارت بودند از نویسه (**ب**) و نویسه (**ث**)، کار گرفته شود.

۲. برای آوا های کسره کشیده (ـ + ه) و یای مجهول تفاوت قایل نگردیده است. این هم چندان مشکل به نظر نمی رسد. من این معضله را بار ها با مثال های روشن توضیح نمودم، و این بار جهت مثال در اینجا یک مورد را بیان می نمایم. مثلاً آقای پامیرزاد واژه « مهست = مهتاب » را « مپست » می نویسد. و یا « خهر » (برادر زاده) و « خپر » (لغو، فسخ) را هر دو با یای مجهول می نویسد، بدین ترتیب مانند: (خپر)

۳. واژه های مختوم به آوای کسره کوتاه را با نویسه (ی) می نویسند، اگر این نویسه را به یای کج بنویسند، مشکل خواندن تا حدی مرفوع می گردد.

۴. در قسمت نوشتن آوای کشیده (ū) من در مقالات قبلی هم اظهار نظر نمودم، که آقای پامیرزاد آنرا به شکل (و) می نویسد، و آقای دوست آنرا به شکل (و~) پیشنهاد نموده است. این هر دو نویسه ترکیبی هستند. اگر از یک نویسه ساده مانند (و) و یا (ؤ) که هر کدام دارای یک کد واحد در سیستم یونیکود هستند، انتخاب شوند، خوبتر خواهد بود.

۵. در قسمت نوشتن نویسه هایی که برای واکه کشیده بکار می روند، آقای دوست از نماد کمکی مد (~) کار می گیرد. این کار برد در بعضی حالات مشکلات خود را دارد. پس همان نویسه انتخابی پامیر زاد (ـ + ه) و (ـ + ه) درست است.

۶. در قسمت نویسه برای آوای (v)، همان نویسه آقای پامیرزاد را تغییر نمی دهیم. در این قسمت شاید آقای دوست هم موافقت داشته باشد.

نتیجه گیری کلی

اگر آقای پامیر زاد سه اصل فوق الذکر را بپذیرد، دیگر کدام مشکلی در قسمت الفبا نخواهیم داشت. و آنها عبارتند از قبول نمودن دو نویسه از نویسه های پیشنهادی محترم نور علی دوست برای اوای های (dh) و (th) و فرق گذاشتن میان اوای کسره کشیده و یای مجهول، و چاره جویی برای واژه های مختوم به واکه کوتاه (e) که من حرف یای کج را برایش پیشنهاد نمودم. دیگر کار را چرا به درازا بکشانیم.

اما آقای پامیر زاد تمام بار را بر دوش استاد خیر محمد حیدری می اندازند. در حالیکه با جناب ایشان تفاوت نظری داشته است. یک ضرب المثل عام است که می گویند: « والله و بالله در گردن ملا»، حالا تمام مسئولیت را بر گردن حیدری می اندازند.

پیشنهاد من این است که آقای پامیر زاد تمام نظریات دوستان را با جناب حیدری در میان بگذارد. میشود که جناب ایشان از این جر و بحث ها مطلع نیست، و فردا ادعا نکند که از این مسایل و گفتمان ها خبر نداشته است. من شخصاً شماره تلیفون شان را ندارم، وگر نه با ایشان در تماس می شدم. آقای ظهیری بمن پیشنهاد نموده است، که باید به وزارت معارف بروم و این مشکل را با ایشان در میان بگذارم. نظریه خوبست، اما تمام کار و بار و رسمیات من در بدخشان است، اگر وقت یافتم همین کار را می کنم. اما چرا آقایان صبار، پامیرزاد و دیگر دوستان مقیم کابل که گاه و بیگاه به تارنمای سیمای شغنان سر میزنند، چرا جناب حیدری صاحب را آگاه نمی سازند؟!!!

امید وارم که با در نظر داشت سه اصل فوق الذکر به اعتصابات الفبا سازی پایان بخشیم

با تقدیم احترامات فایقه برای تمام عزیزان و مرور گران این مقاله

جناب خواننده! حتی از شما هم سپاسگذارم که وقت گرانبهای تان را در خواندن این مقاله جسته و گریخته ام (گاهی به مسایل اکادمیک قلم فرسایی نموده ام و گاهی با مسایل شخصی با دوستان نظریه پرداز پرداخته ام) صرف نمودید، سپاس گذارم. مقاله خود را با یک رباعی از ظهیر الدین فاریابی خاتمه می بخشم

امروز بهای هیزم و عود یکی است در چشم جهان خلیل و نمرود یکی است

در گوش کسانی که در این بازار اند آواز خر و نغمه داوود یکی است

این رباعی را در مقابل هیچ کسی استفاده ننموده ام، خوانندگان محترم مطلع باشند.

برای شما وعده می دهم که در مقالات بعدی ام کوشش می نمایم که خوبتر بنویسم.

